

نشانی برای دریافت و انتشار
ایمیل های شما
Info_sabz1388@yahoo.de
تیراژ این شماره: ۴۲۵۰۰۰

اولین روزنامه اینترنتی
سبز
GREEN NEWS PAPER
۱ شهریور ۱۳۸۸

شکجه سفید چیست؟
صفحه: ۳



سوم خرداد ۱۳۸۲ - خرمشهر
عکاس: احمد شهبور

گزارش تصویری از کمک ۱۰۰ میلیون دلاری به حزب الله
خوزستان و لار ویران، لبنان آباد



**خرمشهر ۲۴ سال بعد
از آزادی**

۶ سال بعد از زلزله

**آغاز عقب نشینی
دولت کودتا
وزیر دفاع پیشنهادی تحت
تعقیب اینترپل**
صفحه: ۱۶

**لبنان ۳ ماه بعد از ویرانی
جنایت تازه کودتا چیان:
دفن مخفیانه جنازه منجمد دهها شهید
حسن طائب و ترانه موسوی:
دستور کشتن و سوزاندن بعد از تجاوز
هاشمی رفسنجانی می تواند؟**
صفحات: ۱۹ - ۲

۷	تحلیل هفته پیش بسوی انقلاب مشروطیت دوم سردبیر
۸	خیزشی بالغانه، نه شورشی کودکانه نسترن ادیب راد
۹	ریال بسوی سراشیبی سقوط! حبیب تبریزیان
۱۰	سازماندهی برای دموکراسی ناصر کاخساز
۱۲	ضرورت مبارزه مسالمت آمیز عطا هودشتیان
۱۳	کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز! علیرضا نوری زاده

اول نادیده ات می گیرند، بعد مسخره ات می کنند، سپس با تو مبارزه می کنند، اما در نهایت پیروزی با توست. "ماهاتما گاندی"

جنبش سبز
گزارش تصویری
صفحات: ۱۵-۱۲

هنر سبز
سروده هایی از:
ناصر اطمینان، شاهرخ تندرو
صالح، اویدا فرهودی، احمد
رضا قایخلو، عرفان کارن،
جواد مجابی، علیشاه مولوی،
علی نجفی
صفحه: ۲۱

راههای سبز
خوبی آقا رضا؟
ربنای سبز
جاده سبز
صفحه: ۲

ناشر

خبرگزاری ایران سبز

موسسین:
خانه فیلم مخملباف / نوشابه امیری
هوشنگ اسدی / فریبرز بقانی
محسن سازگارا / علیرضا نوری زاده
فرهنگسرای پویا

مدیر اجرایی:
شهلا بهار دوست

اولین پیش شماره هفتم تیر ماه
هزار و سیصد و هشتاد و هشت



یکی از کارکنان بهشت زهرا فاش کرد:

دفن مخفیانه جنازه منجمد دهها شهید

شهدا را از سردخانه های صنعتی مخفیانه به بهشت زهرا برده و دفن کرده اند.

پیکر دهها نفر که در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه در خیابانهای تهران به شهادت رسیده اند، مخفیانه و بدون نام و نشان در قطعه ۳۰۲ بهشت زهرا به خاک سپرده شده اند. یکی از کارکنان بهشت زهرا تهران به خبرنگار نوروز گفت: "در روزهای ۲۱ و ۲۴ تیرماه جنازه هایی بدون نام و مشخصات و تحت تدابیر شدید امنیتی، به این قبرستان آورده شده و با صدور اجباری جواز دفن برای آنها در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده است. با پیگیری های خبرنگار نوروز از بهشت زهرا تهران، روز بیست و یکم تیرماه از بین جوازهای دفن صادر شده در آن قبرستان، ۲۸ جواز بدون ذکر نام و نام خانوادگی صادر شده و همگی در قطعه ۳۰۲ به خاک سپرده شده اند. در روز ۲۴ تیرماه نیز ۱۶ جواز دفن با شرایط فوق صادر شده است.

تحویل جنازه های منجمد

در چند روز گذشته با تحویل جنازه های منجمد به خانواده ها، اخباری که به نقل از خانواده یکی از شهدای حوادث اخیر، از وجود دهها جنازه در سردخانه ای در جنوب غربی تهران خبر داده بود، تأیید شد. مادری که خواست نامش فاش شود، به سایت نوروز خبر داد: وی را به سردخانه ای در جنوب غربی تهران که مخصوص نگهداری میوه و محصولات لبنی بوده است برده اند و آلبومی در اختیارش گذاشته اند که تصویر صدها کشته در آن بوده است تا جنازه فرزندش را از بین آنها پیدا کند. به گفته وی دیدن تصاویر کشته سدها نزدیک به نیم ساعت به طول انجامیده است.

وی افزود در زمان خروج از این سردخانه پیکر صدها شهید را دیده است که در آنجا روی هم انباشته شده بودند. با آنکه جنازه فرزندم را پیدا نکردم اما با دیدن آنهمه جنازه که رو هم انباشته شده بود از هوش رفتم و وقتی به هوش آمدم خودم در اتوموبیل دیدم. همه اینها در حالیکه تمام مقامات نظامی کشور در هفته های اخیر استفاده از سلاح گرم در درگیری های تهران رد کرده اند و مشخص نیست این همه شهید و کشته که هر روز تعدادی از پیدا می شود به چه صورت شهید شده اند. لازم به ذکر است، اجساد در سردخانه های پزشکی منجمد نمی شود اما به دلیل اینکه این جنازه های در سردخانه های صنعتی نگهداری شده بودند، اجساد منجمد شده و به فرم خود را از دست داده بودند. به نظر می رسد پس از دیده شدن جنازه های شهدا در سردخانه های صنعتی و وحشت از انتشار اخبار آن توسط خانواده ها، جنازه ها بدون شناسایی به بهشت زهرا برده شده و به خاک سپرده شده اند.

پی گیری خبرنگار سایت نوروز از مسئولین بهشت زهرا در روزهای اخیر بی نتیجه بوده است و هیچکدام از آنها حاضر به پاسخگویی در مورد این اجساد نبوده اند. با اینحال با همکاری برخی از کارکنان سازمان با خبرنگار نوروز، شماره جواز دفن شهدایی که بدون نام در قطعه 302 به خاک سپرده شده اند در اختیار سایت نوروز قرار گرفته است که در صورت لزوم منتشر خواهد شد.

ربنای سبز

بجای همه اذان های رسمی ربنای استاد شجریان را پخش خواهیم کرد. زنگ همه موبایل ها یمان را روی ربنای شجریان تنظیم خواهیم کرد.

جاده سبز

جاده های تهران - شمال را سبز کرده ایم. با دستمال های سبز، بادبادکهای سبز. جاده های سراسر ایران را هم سبز خواهیم کرد.

وزیر پیشنهادی دفاع تحت تعقیب اینترپل

نام احمد وحیدی، وزیر پیشنهادی احمدی نژاد، برای تصدی وزارت دفاع در دولت دهم در رلیست افراد تحت تعقیب پلیس اینترپل قرار دارد. در وب سایت رسمی پلیس اینترپل در کنار نامهایی چون محسن رضایی، علی فلاحیان که به خاطر پرونده انفجار آمیا در آرژانتین تحت تعقیب هستند نام احمد وحیدی نیز به عنوان فرمانده سابق نیروی قدس سپاه دیده می شود.

محمود احمدی نژاد، عصر روز چهارشنبه در نامه های اسامی پیشنهادی اعضای کابینه دولت جدید خود را برای اخذ رأی اعتماد به مجلس شورای اسلامی اعلام کرد. احمد وحیدی گزینه پیشنهادی وی برای وزارت دفاع و پشتیبانی، پیش از این در همین وزارتخانه سمت قائم مقام وزیر را در دولت نهم بر عهده داشت و بنابر گزارش ها، در دوران وزارت علی شمخانی، سمت معاونت طرح و برنامه این وزارتخانه را در اختیار داشت.

در سابقه منتشر شده از وی توسط دولت، به ریاست کمیسیون سیاسی، دفاعی و امنیتی مجمع تشخیص مصلحت نیز اشاره شده است.

پیش از این و در شهریور سال ۱۳۸۶ مجمع عمومی پلیس بین الملل در نشست خود در مراکش تحت تعقیب قرار دادن برخی مقامات ایرانی که در پرونده بمبگذاری مقر یهودیان آرژانتین متهم بودند را تصویب کرده بود.

خبرگزاری رویترز همان روزها با اعلام این خبر نوشته بود: « ۶۶ درصد از نمایندگان عضو سازمان اینترپل در رأی گیری از صدور وضعیت قرمز برای پنج مقام ایرانی و یک لبنانی متهم به دخالت در حادثه بمبگذاری مقر یهودیان آرژانتین حمایت کردند. بنا بر همین گزارش نام افراد تحت تعقیب عبارت بود از: «علی فلاحیان وزیر اسبق اطلاعات، محسن رضایی فرمانده اسبق سپاه پاسداران، احمد وحیدی فرمانده سابق نیروی قدس سپاه، محسن ربانی ریزن فرهنگی سابق سفارت ایران در آرژانتین و احمد رضا اصغری دبیر سوم این سفارتخانه. همچنین اکبر هاشمی رفسنجانی رئیس جمهور وقت، علی اکبر ولایتی وزیر خارجه وقت و هادی سلیمان پور سفیر اسبق ایران در آرژانتین نیز از جمله افرادی بودند که تلاش می شد برای آنها اخطار قرمز صادر شود که در نهایت این اتفاق نیفتاد.

آرژانتین پیشتر با متهم کردن جمهوری اسلامی ایران به دخالت در حادثه بمب گذاری سال ۱۳۷۳ خواهان صدور وضعیت قرمز برای چند مقام ایرانی شده بود. وضعیت قرمز (رد نوتیس) در اسناد پلیس اینترپل به این معناست که افراد مظنون در لیست تحت تعقیب این سازمان قرار می گیرند و پلیس بین الملل از ۱۸۶ کشور عضو می خواهد در صورت مشاهده افراد مشمول این اخطار آنها را بازداشت کنند.

جمهوری اسلامی ایران بارها هرگونه ارتباط با حادثه بمبگذاری مقر یهودیان آرژانتین در سال ۱۳۷۳ را رد کرده و معتقد است اینترپل به جای انجام وظایف فنی و پلیسی خود تحت فشار آمریکا و اسرائیل به حوزه سیاسی وارد شده است. حادثه بمبگذاری مرکز یهودیان بوننس آیرس (امپا) که کشته شدن ۸۵ نفر منجر شد.

لبخند بزن رضا

با اسلحه پرتاب ساچمه، که برای متفرق کردن جمعیت، و از فاصله حدود ۵ متری باید شلیک بشه، به جای جمعیت، به سر رضا شلیک کردند، اون هم از فاصله نیم متری. درست سر کوجه شون پدرش که خواسته با ماشینی رضا رو به بیمارستان برسونه، جلوشون رو گرفتن، و ماشینی که با قرض و قسط خریده رو خرد میکنن، در حالی که رضا داشته پرپر میزنه... رضا نیمی از تنش فلج شده. یک چشمش تخلیه شده، و چشم دیگرش ده درصد بینایی داره، که به علت عفونت اون هم امید چندانی بهش نیست رضا همیشه داره میسوزه... رضا نمیتونه آب و غذا بخوره. از طریق به شلنگ، مستقیم به معده ش غذا میرسه رضا اما زنده ست... رضا دست من رو فشار داد، و وقتی پرسیدیم "خوبی آقا رضا؟"

روزنامه سبز- متأسفانه منبع خبر از معرفی کامل رضا خودداری کرده است. روزنامه سبز از خوانندگان خود درخواست می کند که مشخصات کامل او را به همراه نام محلی را که به او شلیک شده و هر نوع اطلاع دیگری را برای ما بفرستند



By Hamed Saber



هاشمی رفسنجانی می تواند؟

جمشید طاهری پور

آن چه که در خیابان می گذرد و این مجلس انس خالی از اغیار حکومت کنندگان، نسبتی برقرار است که رفسنجانی آن را نمایندگی می کند؟! خدمت بزرگ رفسنجانی در این خواهد بود که سرکوب را سد کند و تعادلی بوجود آورد که "جنبش سبز امید" بتواند به عنوان یک نیروی اپوزیسیون، حضور قانونی در کشور داشته باشد! اما آیا او به چنین توفیق خدمتی دست تو اند یافت؟



MEHR

شاید شما هم دیده باشید؛ هاشمی و احمدی نژاد را در یک عکس در مراسم تودیع و معارفه روسای قدیم و جدید قوه قضائیه. می خواهم فکر هائی را که با دیدن این عکس در ذهنم دویده بنویسم؛ تلاش من فهم واقعیت این عکس است؛ وقتی "تقیه" تصویر می شود؛ شاید هم تصویر "اوجب واجبات"؛ یعنی "حفظ نظام" است. شاید عکاس لحظه شکل بستن یک "تعادل" را ثبت کرده است؛ این نشاننده همی "نظام" زیر یک سقف؛ زیر سقف بارگاه قضایی القضاة "ولایت فقیه"، با تمرکز نگاه ها روی "سلام" احمدی نژاد به هاشمی؛ شاید اعلان رسمی یک "تعادل" در صفوف حکومت کنندگان است! شاید هم هیچیک از این ها که من خیال می کنم نیست؛ شاید خیلی ساده لحظه ای از لحظات حکومت کردن است. اما نمی دانم چرا احساس می کنم این عکس با اهمیت است؟!

احمدی نژاد پیروزمند است. این پیروزی در حجم اش نمی گنجد! سنگین تر از وزن اش است. دست روی زانویش گذاشته، کمر خم کرده تا بلندش کند و به رفسنجانی نشانش بدهد با همان دردی و پوزخندی که پر از خودشیفتگی و حماقت و نوکیسه گی است که او را خل وضع نشان می دهد. قضایی القضاة نگاه و لیخندش؛ مجیزگو و ثنا خوان است، ممنون اظهار لطف احمدی نژاد است و امتنان قلبی اش را توی سینی نگاهش گذاشته و تقدیم حضور رئیس دولت کودتا می کند! آخوندی که پشت سر نشسته نمی شناسم کیست، اما گرفته و دل نگران در خود فرو رفته و نگاهش بی اعتمادی به احمدی نژاد، او را مذمت می کند؛ "لا اله الا الله! اگر قرتا عجب ایلیسی شدیم!" و رفسنجانی اجباری دست رفسنجانی را بالا کرده است. انگار چیز سنگینی بر فراز دستش است. مثل صاحب مجلس نشسته! برای "نظام" نشسته! طریحی، فکری، مصلحتی در وجناش است. سر، مشغول آرزو و عاقبت کار دارد؛ یک صدائی در درونش می گوید؛ شاهنامه آخرش خوش است! صدائی دیگر؛ جوجه را آخر پائیز می شمارند! رنگ و آبی که در صورتش هست از خاطره ای خنجر خورده حکایت دارد! به نظرم منتقم می رسد اما دستی که روی پاش تکیه داده و در دامن عبایش تسبیح می گرداند، ذکرش عبارت از این است: "حفظ نظام اوجب واجبات است." فضای عکس؛ فضای تسلیم و رضا است، اما تا ترصد فرصتی!

بیرون عکس؛ در خیابان کریمخان، در امتداد خیابان ولیعصر، فضا ملتهب است! پاسدار ها و بسیجی ها و لباس شخصی ها؛ درمی را که در اعتراض به توقیف موقت روزنامه اعتماد تجمع کرده اند و شعار می دهند، به ضرب باتوم و گاز اشک آور متفرق می کنند. زنان و مردان جوان، بی هراس و بدون آنکه روی خود را پوشیده نگه دارند، علیه نظام سرکوب شعار می دهند! "النصر بالعب" در برابر اراده ای آگاه و شهامت مدنی نسل های جوان کشور، شکست خورده و عاجز، در شقاوت رسوای خود، سر و دست می شکنند! جنبش مدنی اعتراض، روی پای خود ایستاده است و مارش غرور انگیز آن، از هر شکافی که در صفوف حکومت کنندگان سرباز می کند و یا به هر بهانه ای که دست می دهد، زیر آسمان ایران و جهان طنین انداز است. در برون مرز - که پر از دعوی گنجی با پرچم شیر و خورشید نشان است - صدای پای جوانان را می شنوم و مارش اعتراض مردم ایران در گوشم است. بیشتر شب ها خواب آنها را می بینم! در خواب های من، همه ی صورت ها؛ ندا و سهراب هستند! ندا که به خاک می افتد، نگاهش که ناباور به مرگ و دوستدار زندگی به نگاه پر التماس من دوخته می شود، خون که از گوش و دهانش بیرون می ریزد، چیزی راه گلویم را می بندد، نسفم پس می افتد، حالت خفگی به من دست می دهد، می گریم و شیون می کنم، می خواهم بپوشش بدم اما نمی توانم و... در وحشت مرگ، به تلافی که خیس عرق می کند، از خواب می جهم!

در سالن، آمران و عاملان نظام سرکوب، از رادان تا جنتی حضور دارند! احمدی نژاد با یک ساعت و هشت دقیقه تأخیر حضور یافت. هاشمی رفسنجانی در بدو ورود احمدی نژاد، از جای برخاست اما احمدی نژاد پیش از سخنان رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام، سالن را ترک کرد! گزارش شده؛ وقتی رفسنجانی وارد سالن شد، بیشتر حضار با دیدن او صلوات بلند فرستادند. این را شاید بتوان تصویری از کم و کیف توازن گرایش ها در صفوف حکومت کنندگان دانست. به نظر من میان آنچه که در خیابان می گذرد و این مجلس انس خالی از اغیار حکومت کنندگان، نسبتی برقرار است که رفسنجانی آن را نمایندگی می کند؟! خدمت بزرگ رفسنجانی در این خواهد بود که سرکوب را سد کند و تعادلی بوجود آورد که "جنبش سبز امید" بتواند بعنوان یک نیروی اپوزیسیون، حضور

قانونی در کشور داشته باشد! اما آیا او به چنین توفیق خدمتی دست تو اند یافت؟ برخی نشانه های کم فروغ در این سمت سوسو می زند، عامل تعیین کننده مردم و جنبش مدنی آنان است، تداوم این جنبش هر چیز را رقم می زند اما اگر کلیشه های مألوف را کنار بزنیم و اندکی خودبنیاد بیاندیشیم به جرأت می توان گفت؛ بصیرت یک سیاستمدار تا آنجا ظرفیت دارد که برای "ناممکن"، آفاق باز کند!

گفت و گو با روانشناس مرکز درمان قربانیان شکنجه

مراحل مختلف شکنجه سفید چگونه اجرا می شود

احدست داشتن در طرح کودتای مخملی و براندازی نظام، اعتراضاتی است که این روزها از زبان شخصیت های سرشناس سیاسی در دادگاه های ایران می شنوم. این دادگاه ها که بسیاری از شخصیت های سیاسی ایران و جهان آنرا نمایشی خوانده اند، بی شک ذهن هر بیننده ای را با مقوله شکنجه درگیر میسازد. روانشناسان و مدافعان حقوق بشر این اعترافات را نماد بارزی از اعمال شکنجه سفید دانسته اند. شکنجه سفید یا شستشوی مغزی چیست و چه چیز منجر به اعتراف کردن افراد تحت شکنجه می شود؟ در این مورد با خانم دکتر ونک آنسون، روانشناس مرکز درمان قربانیان شکنجه در برلین گفت و گو کردیم. ایم .

این گفت و گو در پی می آید .

مرکز درمان قربانیان شکنجه در برلین در سال 1992 تاسیس شده و در آنجا روانشناسان متخصص سعی میکنند بازداشت شدگان آسیب دیده یا جنگ زدگان روان پریش را با استفاده از شیوه های مختلف، درمان نمایند. آمار این موسسه نشان می دهد در سال 2008 در مجموع 547 نفر آسیب دیده ناشی از شکنجه یا جنگ، از 50 کشور جهان به این مرکز مراجعه کرده اند. در این میان اتباع کشور ترکیه با تعداد 119 نفر در رتبه اول و اتباع کشور ایران با 38 نفر پس از کشورهای چکسلواکی و لبنان در رتبه چهارم قرار دارند. خانم دکتر ونک آنسون، روانشناس پنجاه ساله که تجربه کار با بازداشت شدگان گوانتانامو، قربانیان جنگ عراق و همچنین بازداشت شدگان ایرانی را دارد، 9 سال است که در این مرکز کار می کند

دکتر آنسون، نظر شما به عنوان یک روانشناس متخصص و با تجربه راجع به دادگاه های اخیر در ایران چیست؟

البته من گزارش تصویری ندیدم اما در روزنامه های آلمانی مطالب متعددی همراه با عکس بازداشت شدگان دیده و خوانده ام. به جرات میتوانم بگویم که اشخاص بازداشت شده ای که آنجا آورده اند بی تردید هم از لحاظ فیزیکی و هم از لحاظ روحی روانی "شکنجه سفید" شده اند. این نوع شکنجه، سیستم فکری هر انسانی را به هم میریزد. در ضمن این را هم باید اشاره کرد که برگزاری همین دادگاه ها در نوع خود توهم بزرگی است به شخصیت آن نخبگان و این خود بر پایه معیار های دیده بان حقوق بشر یک نوع شکنجه محسوب میشود. به همین دلیل برگزاری این دادگاه های نمایشی که قصد تحقیر این افراد را دارد کاملاً محکوم است .

شکنجه سفید بر چه پایه ای استوار است؟

اصول تئوری و عملی این شکنجه بر اساس دستاوردهای روانشناسان شکل گرفته است متأسفانه باید گفت که در اینجا علم روانشناسی کمک زیادی به پیشرفت شکنجه سفید کرده است. پس از صدور بیانیه بین المللی حقوق بشر به تاریخ 10 دسامبر 1948 مسلمانان جوامع دموکراتیک و کلیه امضا کنندگان آن نسبت به رعایت همه بندهای آن بیانیه، از جمله بندی که هرگونه شکنجه را محکوم می کند، متعهد شدند اما واقعیت چیز دیگری بود. قدرت های بین المللی پس از پایان جنگ جهانی دوم درگیر بحران و کشمکش های سیاسی جدی شده بودند. آغاز جنگ سرد، حمله اسرائیل و اشغال فلسطین، آپارتاید برای سرکوب جنبش آزادی بخش آفریقای جنوبی، همه و همه نظامیان و دستگاه های اطلاعاتی قدرت ها را به چالش کشیده بود. در این میان دیگر صرفاً گرفتن اطلاعات از بازداشت شدگان برای نظامیان و دستگاه های اطلاعاتی کافی نبود بلکه گرفتن اعترافات از شخصیت های سرشناس در مقابل دوربین به نظر ضروری تر می رسید. نکته مهم این بود که اعتراضاتی که از شخصیتها با اعمال شکنجه گرفته می شد به شیوه ای باشد که به ظاهر، آثاری از جراحت های ناشی از آن به چشم افشار جامعه نخورد تا باور آن اعتراضات را راحت تر سازد! شاید به همین دلیل در CIA این شکنجه به شکنجه تمیز هم معروف است. از این روی استفاده از دستاوردهای روزافزون علم روانشناسی، در شیوه و ساختار بازجویی ها برای دستگاه های اطلاعاتی از اهمیت ویژه ای برخوردار شد .

آیا همچنان همکاری میان روانشناسان و شکنجه گران ادامه دارد؟

بله. پس از یازدهم سپتامبر 2001 این همکاری به اوج خود رسید. در آن زمان به بهانه مبارزه با تروریسم، سازمان های CIA و پنتاگون هزینه هنگفتی به موسسه سرشناس American Psychological Association پرداختند تا روانشناسان این موسسه به کارمندان آموزش و تعلیم و آموزش جهت استفاده از شکنجه روانی در بازجویی ها را بدهند. سال 2007 این موضوع از طریق رسانه ها فاش گردید و امروز ما می دانیم که از شکنجه سفید در زندان ابو غریب و بازداشتگاه گوانتانامو استفاده شده است. نظام های دیکتاتوری هم مسلمانان از این نوع شکنجه بطور گسترده ای در طی سالهای متوالی استفاده کرده اند. ما قربانیان فراوانی از کشورهای ایران، عراق، افغانستان داشته ایم .



شکنجۀ سفید چگونه عمل میکند؟

انسانها موجوداتی اجتماعی هستند. زمانی که شما تمام روابط عاطفی و اجتماعی را از ایشان بگیرید، ضربه شدیدی می خورند. شکنجۀ سفید مبتنی بر محرومیت حسی و ایزوله نگهداشتن شخص است. فرد مربوطه اکثر اوقات بطور غیرمنتظره دستگیر شده، چشم بسته از دالان ها یا مسیرهای پیچ در پیچ به یک سلول انفرادی برده میشود، در آنجا روزها دور از هرگونه اطلاعات و تماس با دنیای خارج میماند. وی همچنین اکثرا امکان دسترسی به خانواده، وکیل، تلفن، روزنامه و کتاب را ندارد. این همراهست با بازجویی های طولانی با روش سوال مکرر، تکراری، بحث و جدل، تهدید، تلقین یا مرام آموزی، تشویق، خشونت همراه با کم خوابی های بیش از 14 ساعت. بازداشت شده اغلب جز بازجویی خود فرد دیگری را نمیبیند. بازجو در اکثر موارد در مورد بازداشت شده اطلاعات گسترده ای دارد، با این حال تمام سعی خود را میکند تا هر چه بیشتر از زبان خود او در مورد روحیه و ویژگی های شخصیتی اش آگاه تر شود. زیرا هر چقدر شناخت فرد بازجو از بازداشت شده کامل تر باشد او میتواند خیلی مشخص تر روی زندانی کار کند. بازجو به مرور از آن نکته ها استفاده و سعی میکند او را به شیوه های مختلف شدیداً تحقیر و بی اعتماد به گذشته خود سازد. یعنی میتوان گفت که هدف اصلی این نوع بازجویی ها در مرحله اول تسریع شکستن ارزش های زندانی توسط تضعیف اراده وی است.

از محرومیت های حسی گفتید، میتونید بگویید ساختار آن چگونه است؟

بله. میشود گفت این متد نسبتاً در شکنجۀ سفید جدید است و اولین بار در مورد بازداشت شدگان گوانتانامو بطور گسترده به چشم خورد. آن هم به این صورت که فرد زندانی را از کلیه حواس پنجگانه اش محروم میسازد. بازداشت شده را اغلب با چشم بند یا در تاریکی مطلق نگه میدارند، ماسک بر روی دهان و بینی اش میبندند تا بویی به مشامش نرسد، گوشه های او را میپوشانند تا صدایی نشنود. حتی به روی دستاوش دستکش می کشند تا حس لامسه را از او بگیرند و به آن دستبند میزنند. به همین شکل کاملاً مانند مومیایی شده دوزانو آنها را در گوشه ای نگه میدارند. در موفله روانشناسی ما این را میدانیم که کافیت هر انسانی را برای مدت کوتاهی از حواس پنجگانه اش محروم کنند، او تعادل خود را کاملاً از دست می دهد و دچار وهم میشود. به علاوه سیستم گوارشی اش مشکل پیدا میکند، قدرت جهت یابی اش مغشوش و دچار مشکل بیخوابی می شود و کاملاً چه از لحاظ فیزیکی، چه از لحاظ روحی سیستم اش به هم میریزد. این هم جزئی از شکنجۀ سفید است. هدف اصلی از این کار این است که بازداشت شده را از طریق محرومیت از حواس پنجگانه اش، از لحاظ روحی به مرحله کودکی برگردانند. تکرار این پروسه باعث می شود که بازجو برای بازداشت شده، حکم یک حامی را داشته و به این ترتیب بازداشت شده احساس تعلق خاطر به بازجویی خود پیدا می کند. در این مقطع که زندانی مانند کودک بی تجربه ای که قدرت تشخیص دوست از دشمن را ندارد یا حتی قادر به حفظ خود در مقابل بروز هرگونه خطر نیست، می توان حس تلقینی در او بوجود آورد که بازجو برای او حتی نقش دوست یا پدر را ایفا کند.

آیا میتونید چند مثال از رفتار بازجو با بازداشت شده بزنید؟

مبنای رفتار بازجو در شکنجۀ سفید بر پایه برخورد های متضاد با فرد زندانی است. در این روش بازجو در نقش دوست و دشمن ظاهر میشود. با اطلاعات دقیقی که در مراحل قبلی از شخصیت بازداشت شده به دست آورده، بازجو میتواند ساعتها با سوال های تکراری، خسته کننده، در مورد یک موضوع یا نکته خاص، بازداشت شده را تحت فشار قرار دهد. فشار روحی دیگری که به زندانی وارد میشود توسط اطلاعات غلطی است که بازجو به شخص میدهد. اینکه مثلاً از وضعیت جسمی بد خانواده اش میگوید و اینکه افراد نزدیک فامیل مانند پدر یا مادرش یا همسر و فرزندانش بیمار هستند. یا به عنوان گروگان دستگیر شده اند، که قطعا تمام اینها کذب محض است. بازجو از این طریق موفق می شود تا فرد بازداشت شده در آن شرایط را به تدریج آماده پذیرش و جایگزین کردن ارزشهای جدید کند.

آیا در شکنجۀ سفید از قرص یا دارو هم استفاده میکنند؟

بله. معمولاً داروها هم دو نوع هستند. همانطور که شیوه بازجویی گاه مهربانانه و گاه خشونت آمیز است، داروها هم، گاه تاثیر شادکننده و گاه تاثیر آرام بخش دارند. به نظر من به احتمال زیاد قبل از شروع دادگاه های نمایشی در ایران به شرکت کنندگان داروی شادبخش داده اند. در چندین مقاله ای که همراه با عکس در روزنامه های آلمانی خواندم به این اشاره شده بود که بخصوص آقای ابطی و همینطور آقای عطریانفر، بطور غیرعادی سریع صحبت می کردند. من با افرادی که با آقای ابطی آشنایی نزدیک داشتم صحبت کردم؛ آنها به این مسئله تکیه داشتند که آقای ابطی سابقاً خیلی آرام و شمرده صحبت می کردند و ضمناً حالت چشمانشان تغییر کرده است. میتوان این نتیجه گیری را کرد که به آقای ابطی دارو داده باشند.

آیا فرهنگ در شکنجۀ سفید اهمیتی دارد؟

نقش فرهنگ خیلی مهم است. مثال ایران را بزنیم که در آنجا بحث مذهب بسیار مهم است. از اسلام و دین برای اعمال شکنجۀ سفید بهره می گیرند. برای بازداشت شدگان در حین بازجویی آیات قرآن میخوانند، از باورها و احساسات مذهبی این افراد بطور بیشترمانه ای سوءاستفاده میکنند. یا بحث غیرت و غرور مردانگی. من چندین مراجعه کننده مرد ایرانی داشتم که آنها را با آزار جنسی خواهر یا زن یا دخترشان تهدید کرده بودند. آنها را اینگونه شکسته بودند. هر چند من فکر میکنم با این شیوه هر مردی را میتوان شکست.

آیا در شکنجۀ سفید کار خاصی انجام می شود که بتوان گفت در همه فرهنگ ها و بر اکثر افراد تاثیرگذار است؟

بله؛ آن شکنجۀ جنسی است. اغلب بازداشت شدگان در این مرحله می شکندند. این هم از طرق مختلف اعمال می شود. مثلاً بازداشت شدگان را با چشمان بسته لخت می کنند و به میان جمعی می برند و از آنان می خواهند خود ارضایی کنند یا جلوی جمع به کسی تجاوز کنند. با زنان مسلماً عکس آن را عمل می کنند یعنی به آنان در جمع تجاوز می کنند یا فردی (یا حتی چندین نفر به نوبت) به یک زن تجاوز می کند و او را کاملاً تحقیر کرده و آزار می دهند. من آسیب دیدگان شکنجۀ جنسی از ایران داشتم که عیناً این بلا سرشان آمده بود.

هدف نهایی شکنجۀ سفید چیست؟

هدف اصلی بازجو از شکنجۀ سفید، تخریب فردی شخص زندانی و نهایتاً همانند سازی اش است. بوسیله شکنجۀ سفید میتوان اراده فرد را خرد کرد. به عبارت دیگر میتوان گفت که شکستجوی مغزی در اصل نوعی جایگزینی سیستم فکری جدید در برابر سیستم فکری سابق فرد بازداشت شده محسوب می شود. بدین ترتیب می توان هر اعتراضی را از فرد بازداشت شده گرفت. او را مقابل دوربین گذاشت و یا دادگاه های نمایشی برپا نمود. البته یک هدف دیگر از اعمال شکنجۀ سفید برای سیستم های دیکتاتوری، تاثیر منفی ابراز پشتیبانی سرشناسان سیاسی در مقابل دوربین بر روی طرفداران ایشان و سلب امید از آنان است که البته این هدف در دنیای ارتباطات امروزی و عصر اطلاعات بی فایده است.

چگونه یک فرد می تواند در برابر شکنجۀ سفید مقابله کند؟

راستش دیر یا زود هر انسان را میتوان شکست! میدانم که این حرف تلخ است اما واقعیت دارد. البته هر چقدر راجع به جزئیات این شکنجۀ صحبت شود انسان میدانم که چه در انتظارش هست و خوب تا حدی خود را آماده میسازد اما این را هم باید بگویم که این شکنجۀ به علت کارآمدی اش و اینکه همواره در حال آزمایش و تکامل میباشد، خیلی سخت قابل مقابله است.

با تجربه ای که دارید آیا بازداشت شدگان اخیر در ایران پس از آزادی شانسی دارند که به حالت قبلی یا طبیعی باز گردند؟

یکی از مشکلات اساسی زندانی آزاده شده صحنه های دلخراشی است که بصورت Flashback بطور متداوم به سراغ او می آید. از دید علم روانشناسی تجربه ناگوار، بسیار سخت از ذهن پاک می شود بخصوص اگر همراه با تصاویر خشونت آمیز و یا همراه با بوهای آزار دهنده باشد. تصویر و بو، بیشترین تاثیر منفی و ماندگارترین ناهنجاری روحی را برای انسان به بار می آورند. همانطور که می دانید من در سالهای اخیر تعداد زیادی مراجعه کننده ایرانی داشتم که عده ای از آنها مدتی پیش از این معالجه روانشناسی شان به پایان رسیده بود، اما امروز تعدادی از آنان با دیدن تصاویر جدید شکنجۀ از ایران و تصاویر کتک زدن ها با باتوم، مجدداً دچار مشکل شده اند. شبها کابوس می بینند و در اصل باید برای آنها دوره جدید معالجه گذاشته شود. پس می بینید که حتی زمانی که روان درمانی فرد قربانی تمام شده، با دیدن تصاویر مشابه به آنچه که کشیده است، دوباره دچار بحران روحی می شود. این بسیار درآورد است.

نقش خانواده و جامعه در بهبود بخشیدن به شرایط بحرانی فرد آسیب دیده چیست؟

نکته ای که پس از آزادی این افراد مهم است، فضایی است که از آن پس در آن قرار میگیرند. این اشخاص چون در زندان شدیداً تحقیر شده و در نتیجه، آن اعتراضات کاذب را کرده اند، بسیار نگرانند که محیط بیرونی چه برخوردی با آنها خواهد داشت. بنابراین فقط درک افراد نزدیک از شرایط روحی آنها کافی نیست، بلکه درک جامعه هم از موقعیت بسیار دشوار آنان در زندان، حائز اهمیت میباشد. کسی حق ندارد آنها را سرزنش کند. ما می گوییم که حیثیت از دست رفته آنها باید به آنها بازگردانده شود. و این وظیفه هر انسان با وجدان است که نگذارد آن افراد دچار بحران شخصیتی جبران ناپذیر شوند. آنها نباید دچار حس تنفر از خود شوند بلکه باید آنها را با آغوشی باز پذیرفت و گذاشت تا به مرور از آنچه به آنان در زندان گذشته صحبت کنند. این کار خیلی زمان میبرد و مسلماً کمک حرفه ای مثل روان درمانی میتواند به آنها در جهت حل و فصل آسیبی که دیده اند کمک کند. اما همین که از آن محیط بسته خارج شوند و دوباره در ارتباط با عزیزان خود باشند و به اطلاعات درست دسترسی داشته باشند، خود بسیار مثبت است.





تحلیل هفته

پیش بسوی انقلاب مشروطیت دوم

سردبیر

مردامه پایان می گیرد. وقتی این کلمات در غربت بر کاغذ نقش می بندد، غروب چهارشنبه ۲۸ مرداد ۱۳۸۸ است. روی تقویم چاپ ایران نوشته شده: "کودتای آمریکا برای بازگرداندن شاه، گشایش مجلس خبرگان برای بررسی نهایی قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران". دیر نیست که بر اوراق تاریخ همین روزها بنویسند: "شکست کودتای روسی برای استقرار شاه دینی. گشایش مجلس موسسان برای بررسی قانون اساسی مشروطیت دوم".

این یک خوش بینی تاریخی نیست، بر این حوادث دو ماه گذشته است که ایران را در آستانه دومین انقلاب مشروطیت قرار داده است. مشروطیتی که کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲ برای پیمان کردنش و گشایش مجلس خبرگان سال ۱۳۵۸ برای بر دار کشیدنش بود، تافرنندان شیخ فضل اله نوری بجای نوادگان روشنفکران انقلاب مشروطیت بنشینند.

حوادث دو ماه گذشته ایران شباهت غریبی به رویدادهای استبداد صغیر در صدر مشروطیت دارد. کودتای خامنه ای- روسیه با پشتیبانی روحانیت "دین فروش" درست به حمله محمدعلی شاه- روسیه به مجلس قانونگزاری می ماند با حمایت شیخ فضل اله نوری. آن حمله یک قرن پیش دستگیری روشنفکران، رهبران سیاسی جانبدار "فکر آادی" و از زجمله روزنامه نویسان را در دستور کار داشت. هدف بریدن "سر" آزادی بود. سری که بریدنه نیرومندی در جامعه فقیر و بیسواد آن روز ایران

نداشت. حاصل نبردی آن روزی پیوند مشروطه و مشروعه بود در زیر فشار "فکر چپ" از کمیته غیبی که تهور می کرد تا حیدرخان عمو اوغلی که بیشتر از سیاستمداری در مبحث اندازی مهارت داشت.

ایران بعد از شکست استبداد صغیر تا انقلاب اسلامی و حتی بعد از آن- یعنی چیزی حدود صد سال- در طلسم اندیشه "چپ" بود که نان و حتی استقلال را بر آزادی مقدم می داشت. راز پیروی انقلاب اسلامی هم که با اتحاد روشنفکران و طبقه متوسط با روحانیت ممکن شد، یگانگی در این اندیشه "چپ" بود. به شعار اصلی انقلاب یعنی "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" که بر گردید، باز هم استقلال مقدم بر آزادی است.

بر چنین مثنی "انقلاب" مسنقر شد. داستان خونینی که از آنسوی تاریخ می آمد، حروف آزادی را یکایک خط زد. "آزادی" که بیشتر مفهومی "چپ" داشت و از آن معنای "آزادی طبقاتی" مستفاد می شد و جز با اعمال "دیکتاتوری" امکان استقرار نداشت، در بستری از خون به گور سپرده شد.

قربانیان در اکثریت عمده کمی و کیفی خود، در رهروان اندیشه های سیاسی بودند که از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی "نرم افزار" جامعه سیاسی ایران بود. در فقدان این اندیشه صد ساله، نسل جدید جامعه ایران بر آمد. نسلی که جوانترین جامعه در رجهانی است که گنگمانش "آزادی" به معنای لیبرالی و ابزارش نه احزاب و گروه ها که رسانه های مدرن است. رسانه هایی که بسرعت برق اندیشه را می گسترانند، فردیت را در متن تشکیلاتی جهانی شکل می دهند.

نسل نوی ایران که رابطه اش با "نسل صد ساله" بریده شده بود، با نرم افزار "آزادی" و سخت افزار جهان مجازی، یک بار در خرداد ۱۳۷۶ به میدان آمد. رهبری که بر گزیده بود، توان مقاومت در برابر استبداد را نداشت. لاجرم، جنبش سرکوب شد. هیچ کس گمان نمی برد از شکاف درون حاکمیت که خواب استقرار استبداد طالبانی را می دید، آتشفشان آزادی سر بر کشد و با گدازه های سبزش جامعه ایران را رنگ دیگر بزند.

این آتشفشان با قدرت تمام می غرد. در سکوت از اعماق جامعه ایران بر می آید و همه جارا می لرزاند. گدازه هایش مدار است که از هر آتشی سوزاننده تر است. کشته می شود، زیر شکنجه جان می دهد و از گفتن "آزادی" باز نمی ماند. سنگ هم در دست دارد. خیابان را هم خوب می شناسد، اما سبز می وزد. مثل بهار که سبزی می رسد از عمق زمین، از ریشه ها و آوندها.

طراحان کودتای ۲۲ مرداد از اینهمه غافل بودند. خواستند حضور این نسل را با کودتای اعلام نشده نظامی، با کشتار بیرحمانه، شکنجه و تجاوز در هم بشکنند. نسل نو پاسخ را با ابزار خودداد. نگاه ندا در لحظه مرگ به دمی در امواج وزید و جهانی شد که در باور کسی نمی گنجید.

سرکوب پاسخ نداد. مردم به خانه ها برنگشتند. زلزله ارکان "نظام" را لرزاند. این میرحسین موسوی بود که این هفته بعد از اعلام حضورش با خاتمی و کروبی در رهبری "راه سبز" جمله ای تاریخی گفت:

"نظام" یعنی مردم...

سخن دکنر محمد مصدق را بیاد می آورد:

-مجلس آنجاست که مردم هستند...

گسست سه شخصیت سیاسی که به مردم وفادار ماندند از "نظام" به تعریف "طالبانی" که "نظام" را "رهبر" تعریف می کند؛ به حلقه ای از سلسله زنجیر روحانیت وصل می شود که حساب خود را از "قدرت" جدا می کند.

آیت اله اعظمی صناعی که براه ناپینی و خراسانی می رود، می گوید: "کار به اینجا رسیده که حکومت نه تنها از زنده ها، بلکه از مرده ها می ترسد." او اکنون دست در دست مرجع کهنسال دلاوری مانند آیت اله منتظری دارد که به قدرت تام و تمام پشت و پا زد و اکنون به محور مخالفان روحانی کودتا چپان تبدیل شده است. کمی آنطرفتر آیت اله سیستانی

است که هنوز سخن آشکارا نگفته اما بعد از ملاقات عبدالله نوری با آیت اله منتظری و نماینده آیت اله سیستانی از بیتش خبر می رسد که خبری خواهد شد.

و آیت اله بیات هست که خواهان "جراحی" حکومت برای خارج کردن "عفونت" است. همه این تیرها بجانب تخت سلطانی "ولی فقیه" روانه است. روحانیون راست هم هستند که دیگر "ولایت" سیدعلی خامنه ای را منطق بر قانون اساسی نمی یابند. از آیت اله دستنخیز در شیراز که رسماً خواهان برپایی علنی مجلس خبرگان است تا روحانیون تهران و شیراز و مشهد که از ترس نام بر بیانیه ای با همین خواست نمی گذارند.

مهدی کروبی آشکارا در برابر امام جمعه های "دین فروشی" ایستاده که بیشترشان به بیت رهبری وصلند و بر خیشان کروبی را "تروریست" و "خانن" می خوانند و خواستار شلاق زدن اویند. در کارتحریکند که کودتا چپان شیخ دلاور را بگیرند. همین کار را برادر حسین معروف می کند. مادام با تیتزهای درشت و خبرهای امنیتی می کوشد موسوی و خاتمی را گرفتار بند کند.

پیداست که "استاد کودتاچیان"- تعبیری که موسوی هم از آن استفاده می کند- هراسان و بلاتکلیف است. تند روهای ستاد می خواهند تا ته خط کودتا بروند. **نشانه های برخی عقب نشینی ها و تفاهم ها هم مشهود است.** بعضی ناظران معتقدند: "با رفتن آیت الله شاهرودی به شورای نگهبان که مقدمه بر کناری محترمانه احمدجنتی تحت عنوان "بازنشستگی" است. کوتاه شدن دست او از قدرت، بزرگترین ضربه به قاضی مرتضوی و شریعتمداری و احمدی نژاد است."

زمرزه رفتن سعید مرتضوی به جانی نامعلوم، سست شدن روند دادگاه نمایشی، آزاد شدن برخی از زندانیان، ملاقات کمیته پیگیری شورای امنیت ملی با چهره های سیاسی دستگیر شدگان کودتا و دادن اطلاعات قطره چکانی از بهزاد نبوی، عیسی سحرخیز، محمد قوچانی و محمدعلی ابطی را هم می توان در همین متن دید.

ناظران در پی نقش هاشمی رفسنجانی او را مثل همیشه در میانه می یابند: "خدمت بزرگ رفسنجانی در این خواهد بود که سرکوب را سد کند و تعادلی بوجود آورد که "جنبش سبز امید" بتواند به عنوان یک نیروی اپوزیسیون، حضور قانونی در کشور داشته باشد."

اما آیا او به چنین توفیق خدمتی دست تواند؟ آرایش نیروهای اجتماعی را دو ماه پس از کودتا می تواند برای یافتن جواب راهگشا باشد:

کودتاگران موفق شده اند دولت رایکپارچه و سازمان اطلاعاتی خود را جانشین وزارت اطلاعات کنند. از سیاهه نخست وزرای کابینه کودتا پیداست، با سپردن وزارت اطلاعات به فرد ناشناسی که تجربه اش در امور "حج و زیارت" است، می خواهند سیستم امنیتی کاملاً در اختیار سپاه و رئیس دولت کودتا باشد. احمدی نژاد با آمیزه ای از ریا و قلندری می کوشد همه قدرت اجرایی را در دست گروه کوچک خودش متمرکز سازد و با آوردن "زنان طالبانی" چهره متفاوتی از خود نشان دهد.

در همین فاصله، جنبش مدنی ایران نام و نشان و رهبر یافته است. در حال سازماندهی سرو بدنه است.

ضرورت یک رسانه ملی خود را به تمامی نشان داده است. کودتاگران روزنامه اعتماد ملی را هم بسته اند و مهدی کروبی پرونده تلویزیون صبا را گشوده است. جهان دیگر جنبش سبز را بعنوان نماینده افکار عمومی ایرانیان می شناسد. شش بازیکن ملی پوش فوتبال ایران که در بازی با کره جنوبی مچ سبز داشتند و کودتا چپان آنها را "وطن فروش" نامیدند، از جهان ورزش جایزه "صلح جهانی" می گیرند. روزهای تعطیل کمربند سبز جاده های تهران را به شمال وصل می کند. جنبش سبزی خود را تثبیت کرده است. جنبشی مدرن که اکنون رهبرانی نیمه سنتی - نیمه مدرن دارد.

دوران گذاری است که کوتاهی یا بلندی آن به وفاداری رهبران بویژه مهندس موسوی به این سخن وابسته است که "نظام یعنی مردم" و بیشتر از آن به عملکرد کنشگران سبزی که اکنون جهانی اند.

جهان هم چنان به ایران چشم دوخته است. مهمترین خبر هفته سفر رئیس جمهور اسرائیل به روسیه

است. تاکید شیمون پرز، رئیس جمهور ۸۶ ساله اسرائیل، در سفر دوروزه او به روسیه و دیدار با رهبران آن کشور بر این نکته است که «بمب اتمی تنها خطری نیست که صلح جهانی را تهدید می کند، خطر اصلی قرار داشتن آنها در دست های نامطمئن است».

شیمون پرز، بعد از اولین دیدار می گوید روسیه در فروش موشک های قدرتمند ضد هوایی خود به ایران تجدینظر می کند. دیدگاه های اسرائیل و روسیه نزدیکتر

شده است. بشار اسد هم به تهران می آید. در خبرها هست او برای میانجیگری پرونده کلوتیلد ریس، روانه ایران شده است. آیا بشار که برای منافع ملی کشورش قدم به قدم به غرب و اسرائیل نزدیکتر می شود، پیامی دیگر برای رئیس دولت کودتای منزوی در جهان هم دارد؟

امرداد تمام می شود. رویای کودتاگران برای ۲۸ مرداد دیگری به کابوس تبدیل شده است. تاریخ، روز شماری آغاز پایان جمهوری اسلامی را آغاز کرده است.





تحلیل روانشناختی جنبش مدنی سبز ایران خیزشی بالغانه، نه شورشی کودکانه

نسترن ادیب راد

از نظر روانشناسی اجتماعی، جامعه نیز مانند انسان دارای شخصیت است، لذا می توان همان مراحل رشدی را که یک انسان از بدو تولد می گذراند در مسیر رشد یک جامعه مشاهده کرد. همانطور که می توان مسیر رشدی که یک جامعه می گذراند را در سیر تحول تاریخی بشر مشاهده کرد. این الگویی است که آن را در کتاب حیات و مرگ تمدنهای دکتر شریعتی نیز می توان یافت. در واقع شخصیت یک جامعه، برادری است از شخصیت تک تک افراد آن جامعه که با در نظر گرفتن این برادر، میانگین کاراکترها و ویژگی های افراد جامعه و مرحله رشد آنها بدست می آید. لذا می توان قوانین حاکم بر رشد و تحول انسان را به جامعه تعمیم داده و رشد تحولات اجتماعی آن را از منظر روانشناسی، مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

سعی نگارنده بر این است که با بررسی وضعیت کنونی جامعه ایران، بر مبنای دیدگاه "تحلیل محاوره ای" که توسط یکی از روانکاوان برجسته تاریخ به نام "اریک برن" مطرح شده، جنبش سبز ایران را تجزیه و تحلیل کنیم. از نظر برن، انسان سالم، انسانی است که سه وجه کودک، بالغ و والد را در خود دارد، اما غلبه روانی با بالغ است. یعنی دو وجه کودک و والد تحت سرپرستی و نظارت بالغ عمل می کنند و بررسی کننده پیام های آن دو و تصمیم گیرنده و مجری نهایی بالغ است. هدف این مقاله آگاهی یافتن هرچه بیشتر نسبت به وضعیت کنونی جامعه ایران و مرحله رشدی آن است. زیرا اولین گام رشد بالغ شناخت و خود آگاهی است. در دیدگاه تحلیل محاوره ای اریک برن، بخش کودک شخصیت انسان از زمان تشکیل نطفه در روان فرد شکل می گیرد و تا حدود ده ماهگی تنها بخش وجود انسان است. از آن به بعد بخشهای دیگری به نام بالغ و والد ظاهر می شود که همزمان با بخش کودک رشد می کند.

کودک منشأی همه غرایز است که ارضای آنها را بلافاصله طلب می کند و نمی تواند ارضای این خواست های غریزی را به تعویق بیندازد، یا از آن چشم پوشی کند. اگر این تمایلات برآورده نشود بلافاصله و به شدت دچار احساس ناکامی شده، به شدت گریه می کند، خشم شدید از خود بروز می دهد و ممکن است قشقرق به راه بیندازد. کودک با هیجانات و احساساتش زندگی می کند. تفکر و استدلال در او راه ندارد. کودک در عمق وجودش بسیار

احساس ناتوانی و بی ارزشی و بی اعتماد به نفسی دارد. احساس می کند دیگران که بزرگترها شامل اند بر او مسلط اند و مرگ و زندگی او دست آنها است. نمی تواند هیچ استقلالی داشته باشد، نمی تواند روی پای خود بایستد و از توانایی های خویش استفاده کند. البته این احساسها در زمان کودکی و طفولیت طبیعی است. مشکل زمانی آغاز می شود که فرد وارد دنیای بزرگسالی شده و هنوز تحت سیطره وجه کودک خود متکی به بزرگسالان و افراد قدرتمندی باشد که بر او مسلط هستند.

در مقابل چنین احساس های وحشتناکی و برای دفاع از خود، کودک همواره بین یک دنیای خود محورانه سیر می کند. ویژگی این حالت این است که هیچ چیز جز خود را نمی بیند (خود میان بینی) در عین حال به توانایی خود اعتماد ندارد، احساس وابستگی می کند، برای یافتن نقطه اتکا دست و پا می زند، در این حالت کودک هیچ احساس واقعی از خود ندارد و خیلی زود احساس ناکامی می کند و البته تحمل این ناکامی را هم ندارد. چون با عواطف و هیجاناتش زندگی می کند و بر آنها مسلط نیست بسیار زود به خشم می آید، خوشحال می شود،

دور اندیشی و مصلحت بینی در تصمیم گیری هایش دیده نمی شود. چون تفکر منطقی ندارد و قادر به ارزیابی واقعیت نیست از مکانیزم های دفاعی بسیار ابتدایی و بدوی برای تعامل با جهان استفاده می کند. یکی از این مکانیزم ها انکار است به معنی عدم پذیرش مسئولیت خود در بروز وقایع و نسبت دادن علت آنها به عوامل بیرونی. یا اصولاً انکار وقایع. مکانیزم دیگر فرافکنی است. یعنی آنچه در خود اوست به دیگری نسبت می دهد. مثلاً اگر دروغ می گوید و یا کار غلطی انجام می دهد آن را به دیگران نسبت می دهد. بخش وجدان اخلاقی در کودک درونی نشده است. یعنی بد و خوب و باید و نباید را از والدین خود دریافت می کند. او درک نمی کند که دروغ گفتن بد است مگر این که مادر او را به خاطر دروغگویی تنبیه کند.

اخلاق بخشی از جنبه بالغ است که با رشد و ظهور بالغ تکامل پیدا می کند. در واقع اصول اخلاقی در کودک درونی نشده و باید از طریق کنترل بیرونی اعمال شود. بخش عظیمی از انگیزه انسان، از عواطف و هیجانات او سرچشمه می گیرد. کودک می تواند کارها را با اتکا به نیروی عظیم هیجان و احساس شروع کند اما در اغلب موارد آن را نیمه کاره می گذارد زیرا فاقد عناصر ادامه کار یعنی عقل و منطق است. عواملی مانند دور اندیشی، هدفمندی، پشتکار، ثبات و استمرار و نظم از دیگر عناصر بخش بالغ هستند. علاوه بر آن چون کودک برای انجام هر کاری پاداش بلافاصله می خواهد فاقد عنصر صبر بوده تحمل گذشت زمان را ندارد. بنابراین کسانی که کودک آنها از بالغ قوی تر است کارها را با انگیزه فراوان شروع می کنند ولی چون ممکن است بلافاصله به نتیجه دلخواه نرسند آن را نیمه کاره می کنند.

کودک یک عنصر دریافت کننده است که این امر باعث می شود دائماً طالب مراقبت، توجه، حضور وقت، انرژی و خدمات از دیگران باشد. کودک کمتر فکر می کند که در

از ای دریافت ها، باید بهایی بپردازد. ظرف خواستن و یک طرفه خواستن هایش مانند آبکش است و هرگز پر نمی شود. از همه کس و همه چیز طلبکار است. همیشه فکر می کند قربانی شده است. کودک به دلیل ضعف و ناتوانی اش از مسئولیت پذیری می ترسد و حاضر است کودک باشد و تحت حمایت دیگران باقی بماند. به جای او و برای او تصمیم بگیرند، برایش فکر کنند و او در پناه بی مسئولیتی احساس آرامش کند. کودک نمی تواند وارد رابطه بالغانه شود. از بده و بستان مساوی می گریزد. روابط در دید او سلطه جو و سلطه پذیر است و چون مسئولیت نمی پذیرد پس تحت سلطه می رود. او به دستور فرد قدرتمندی (ولی) نیاز دارد که به او آویزان شود، تا من خود را به او تفویض کرده، از احساس نا امنی کودکانه و غیر واقع بینانه نجات یابد. کودک از والد و حامی خود بت می سازد و او را می پرستد تا عواطف و هیجاناتش فروکش کند. کودک در دو سر خط اطاعت و طغیان در نوسان است. تا بتواند از سر ترس اطاعت می کند در صورتی که اطاعت نیازهای غریزی او را تسکین بخشند طغیان و آشوب به پا می کند که نمونه ای از رفتارهای تکانشی جنبه کودکی است.

بالغ :

بالغ اما بخش به اصطلاح عاقل شخصیت است. بخشی که تصمیمهای منطقی می گیرد. اطلاعات را پردازش می کند با دیگران رابطه محترمانه برقرار می کند و کلا واقع گراست. اوقاتی که فرد به بحث منطقی را با دیگران می پردازد به بخش بالغ درونش راه داده است. آموهایی که به منطقی بودن مشهور هستند به بالغ درونشان خیلی راه می دهند، بالغ نقطه مقابل کودک است، فکر می کند منطقی است، رفتار هایش تکانشی نیست، بدون بررسی عمل نمی کند، ارزیابی و جستجو می کند. یکی از مشخصه های بارز وجه بالغ شخصیت آگاهی داشتن و به دنبال آگاهی بودن است که نشانه آن سوال پرسیدن و تحقیق کرن است. این بخش مخ شخصیت است. در واقع مجموعه ای از احساسات، نگرشها و طرچه های رفتاری خود مختار و مستقل است که فرد را با واقعیت های موجود تطبیق و هماهنگی می دهد. این بخش از شخصیت است که تجزیه و تحلیل می کند. آینده نگری می کند. میان احساسات و تعقل فرد تعادل برقرار می کند. احتمالاتی را که برای حل و فصل موثر ندیای خارج ضروری هست محاسبه می کند.

والد درون:

پیش داوری تعصبات و باورهای خشک، نماینده والد درون است. تمام بایدها و نبایدها و دستورالعمل های بی چون و چرای وجود از جانب والد درون صادر می شود. والد درون در رابطه با دیگران دو تا کار می تواند انجام دهد. اولی این است که کنترل کند یعنی این که سخت بگیرد، اذیت کند و... اما والد دوم برعکس است، یعنی اینکه از تصمیمات کودک حمایت کرده و او را نوازش می کند. بنا بر این والد هم نوازشگر است و هم تنبیه گر، تاوقتی با کودکی مطیع که سوال نمی کند و اطاعت مطلق است، رویه رو است نوازش میکند و نیازهای کودک را پاسخ می گوید ولی در مقابل اگر کودک خلاف میل او عمل کند، والد پرخاشگر، سرزنش گر و تنبیه گر می شود. تحقیر می کند و سعی می کند با خردکردن کودک او را ترساند و به اطاعت وادار کند. اینچنین والدی عزت نفس پایینی دارد و از خودش هم بدش می آید، متعصب است، و انتقاد ناپذیر.

جنبش مدنی سبز؛ مظهر خیزشی بالغانه

همان طور که اشاره شد، "بالغ" همه آن چیزی است که کودک نیست. بالغ در زمان حال و اکنون زندگی می کند لذا حق آموزش یعنی آزادی و رانیش را می طلبد. نیازهای زمان حال را درک می کند، بنا بر این هر عقیده و دیدگاهی را با در نظر گرفتن مشترکات اساسی مثل احترام به رای دیگران و به رسمیت شناختن حق همه، یا به عنوان یک نیاز، زمان حال را درک می کند، لذا می بینیم از همه اقتضای اندیشه ها از هنرمندان تا سیاستمداران، دانشجویان، زنان، جوانان و کارمندان را در خود جای می دهد. صمیمی و مهربان است، هوای دوست را دارد، به دیدن او می رود، به داغدیدگان و آسیب دیدگان اش، مرحم می گذارد، حتی ضاریش را در صحنه زدو خورد آنجا که فرو می افتد در آغوش می کشد و با این عظمت خود دنیا را وادار می کند تا در برابر عظمتش زانو بزند. عاقل است و منطقی می اندیشد، بسیار مراقب انحرافات القا شده از سوی کسانی است که می خواهند او را به خشم و شورش کودکانه وادار کنند، تا بهانه ای برای کتک زدن و رام شدنش داشته باشند، لذا از تند روی پرهیز می کند، اگر چه به خوبی می داند که رای او کف خواسته های اوست. او می داند که بزرگترین دشمنان او سعی دارند او را فرد نابالغی نشان دهند، تا ثابت کنند که نیاز به ولی و کنترل گر دارند، لذا تمام تلاش او این است که بلوغ و رشادت خود را به رخ او بکشد و این کشنده ترین سلاح بر ضد دشمن است.

بالغ سوال می کند، می پرسد رای من کجاست، به جستجوی حقیقت بر می آید برای اثبات به سرعت رفتن رانیش ادله محکمه پسند، اطلاعات و مستندات جمع آوری می کند. آگاهی همراه با قابلیت جهت یابی در آن موج می زند، در مقاطع مختلف با شناخت و درک موقعیت، تاکتیک عوض می کند. یک روز به بهانه عزای، یک روز به بهانه جشن، یک روز با فیس بوک، روز دیگر با شعار نویسی روی پول و دیوار فریاد من اهل گفتگو هستم را به گوش ناشنوی ستمکاران و به دیده جهانیان می رساند. از گذشته اش با استدلال و منطق درس می گیرد، چرا که کودک نیست، رشید و بالنده است. لذا سعی می کند به جای شعار مرگ بیشتر به دنبال جان بخشیدن به زندگی باشد. خودانگیزه است، هر روز طرحی نو در می افکند. دشمن او را شناسایی و با علامت



ریال بسوی سراسیمی سقوط!

حبیب تیریزیان

قریب هفت یا هشت ماه پیش روزنامه های اقتصادی داخلی از جمله سرمایه و دنیای اقتصاد و همچنین برخی سایت های داخلی، از بحران حاد نقد ینگی بانکها خبر دادند که کم کم با گسترش بحث، روشن شد که در پس بحران نقدینگی بانکها، ارقامی که با تفاوت های نجومی چند صد میلیارد تومانی مورد اظهار نظر قرار میگرفت، مطالبات بلاوصول و یا ساده تر گفته شود سوخته بانکها قرار دارد.

البته تعجبی هم نداشت که با سیاسی شدن سیستم بانکی و اعتباری، بانکها به سراسیمه و آگذاری اعتبارات و وامهای سیاسی بجای هدف گذاری اقتصادی کشیده شوند. میتوان گفت بر سیستم اعتباری مملکت همان رفت که بر سیستم آموزشی و صدور سریال عنوان دکتر!

بهر حال چون مسئله بی اعتباری بانکها و عدم قدرت پرداخت دیونشان، خط اکیدا قرمز که هیچ بلکه خط سرخ نظام است، قضیه درز گرفته شد و از کمیته های تحقیق مجلس هم خبری نشد و به پیکار همه سر و صدا ها خوابید یا خوابانده شد.

واقعیت اینست که با رشد زد و بند و رشوه خواری و مافیایزی، سیاست اعتباری بانکها که بایستی، مثل همه دنیا، تابعی از پارامتر های پولی و اقتصادی باشد به تابعی از سیاست بازیهای دولت احمدی نژاد و کلان رانتیران دولتی و حاشیه دولت تبدیل شد. بهر حال این اعتبارات سوخت شده زیر پای قدرت پرداخت و بازپرداخت بانکها را فرسوده و به آستان ریزش رسانده است، حال چه موقع گند کار در خواهد آمد، به این بستگی دارد که قدرت از دست باند احمدی نژاد بدست کسی بیفتد که نخواهد بار مسئولیت وضع فاجعه بار پنهان نگاه داشته شده کنونی را بعهده بگیرد.

همانند چندماه پیش و بحران مطالبات سوخت شده چند هزار میلیاردی بانکها اینروزها صحبت بر سر ورشکستگی صنایع خود رو سازی است. اگر قضیه ورشکستگی این صنعت و پیامد فاجعه بار ملی آن درست و همین امروز شکافته نشود، قضیه ماس مالی شده و بقول فرنگی ها تمام ات و آشغال به زیر فرش جارو خواهد شد و تل زباله برای آیندگان و از اوضاع اقتصاد مملکت بی خبران به ارث خواهد ماند.

پیش از اینکه به نقل و تفسیر اصل خبر از سایت اعتماد بپردازم لازمست یاد آوری کنم که، مثل تمام صنایع خود رو سازی دنیا، صنایع خود رو سازی ما هم با خود صدا ها و شاید هم هزاران قطعه ساز را در حاشیه خود تغذیه میکند که بطور شبکه ائی در تمامی بافت اقتصاد مملکت در هم تنیده شده اند که با فلج شدن آنها چرخ اقتصاد مملکت میخوابد و نمونه زنده مورد مشابه، بحران موسسه فورد و جنرال موتور در امریکا بود که اقتصاد غول پیکر امریکا را خایاند و دولت نو محافظه کار بوش را وادار به مداخله کرد.

نشریه اعتماد زیر عنوان: «تلاش برای جلوگیری از ورشکستگی ایران خودرو» مینویسد: «... قطعی ترین رقمی که درباره میزان بدهی ایران خودرو گفته شده رقمی معادل 10 هزار میلیارد و 24 میلیون تومان (معادل 10 میلیارد دلار) است که از سوی نادر قاضی پور عضو کمیسیون صنایع و معادن اعلام شده است. کارشناسان معتقدند این رقم با آنچه در ایران خودرو می گذرد تطابق داشته و رقم رسمی بدهی این شرکت به سیستم بانکی کشور و قطعه سازان است. بنابر گفته محمدباقر رجال رئیس انجمن قطعه سازان کشور، ایران خودرو در حال حاضر نزدیک به دو هزار میلیارد تومان به قطعه سازان بدهکار است که این بدهی در موعد مقرر پرداخت نشده است. سیستم بانکی کشور نیز تاکنون درباره بدهی این شرکت به بانک ها رقم دقیقی اعلام نکرده و معلوم نیست به غیر از قطعه سازان و بانک ها چه شخصیت های حقوقی و حتی حقیقی دیگری طلبکار این شرکت هستند. از بخش فروش ایران خودرو خبر می رسد میزان فروش خودروهای ساخت این شرکت اگرچه قبل از عید در وضعیت مورد انتظار نبود اما اکنون طبیعی شده است. ایران خودرو سال گذشته 550 هزار دستگاه خودرو سواری به فروش رسانده که از محل فروش این خودروها بیش از شش هزار میلیارد تومان درآمد داشته است. کارشناسان می پرسند چرا با وجود اینکه ایران خودرو در بخش بازار و فروش محصولات مشکلی ندارد و هنوز هم برای برخی محصولات آن مشتریان در صف انتظار ایستاده اند، این شرکت دم از مشکلات مالی می زند؟»

درباره هریک از موارد گزاره های این یادداشت میتوان چند مقاله نوشت از جمله در برابر ادعای اینکه ایران خود رو در بخش بازار و فروش مشکل ندارد، بسادگی میتوان گفت دلیل آن اینستکه این شرکت از سیاست های حمایت شدید گمرکی سوء استفاده میکند که مستقیماً بارش به دوش مصرف کنندگان می افتد و غیر مستقیم هم این صنعت تا ابد بچه شیر خور مامان دولت باقی خواهد ماند و سر انجام به سرنوشت صنایع اتومبیل سازی اتحاد شوروی سابق دچار خواهد شد و برای همیشه خواهد خوابید.

و اما منظور از این یادداشت پرداختن به نفس مشکلات فنی و... ایران خود رو نبود بلکه مسئله اصلی میزان بدهی این موسسه است. گزاره ی... رقمی معادل 10 هزار میلیارد و 24 میلیون تومان (معادل 10 میلیارد دلار) است که از سوی نادر قاضی پور... مبلغ ده میلیارد دلار فقط بدهی یکی از این واحدهای صنعتی است. با قاطعیت میتوان گفت هیچ کس نمیتواند صنعتی را در ایران اسلامی ما پیدا کند که متکی به سرنگ و سرم رانت دولتی (برق نسبتاً مفت، دسترسی به اعتبارات قابل بالا کشیدن بانکی، سوخت مفت، معافیت های مالیاتی و تخفیفات گمرکی و احتمالاً جایزه صادراتی و...) نباشد. آنچه امروز مسئله را به نقطه خطر ناک خود رسانده است مسئله ته کشیدن سریع ذخیره ارزی است و سر رسید وامهای ارزی که دولت احمدی نژاد و مسئولین بانکی تا بحال در

گذاری محل اقامت او و خانواده اش، او را دچار سرگیجه و التهاب می کند. بسایت هایش را هک می کند، دوربینش را از کار می اندازد، مترو را برایش تونل وحشت می کند. اما این انسان بالغ، فرض های از پیش ساخته ندارد، مبنای فرضیه سازی اش، واقعیت های جاری است. لذا به فرافکنی و انکار (دو شیوه کودکانه فرار از واقعیت) متوسل نمی شود. جنبه های مثبت امور را می نگرد لذا وقتی کسانی در برزخ بین حق و باطل با همه اما و اگرها و با تأخیر طولانی به حداقل مواضع علیه وضع موجود بسنده می کنند او را در آغوش خود می فشارد و قدر او را می داند. انعطاف پذیر است. بنابراین خشک و متعصبانه به امور نمی نگرد. با توجه به اقتضای زمان شکل حرکت خود را تغییر می دهد. یک روز میلیونی، یک روز گروه گروه، یک روز در بهشت زهرا، یک روز در پارک ملت، یک روز با اعتصاب غذا، یک روز با تومار سبز، یک روز با سرود و ترانه، روز دیگر با زنجیره انسانی، به هر شکلی نشان می دهد که حضور دارد. هجیان زده و افسار گسیخته نیست. بلکه متین و با آرام ترین سکوتی که سبمل هزار فریاد برنیاوده است، می پرسد رای من کجاست؟ بالغانه ترین سوالی که به ذهن هر عاقلی می تواند خطور کند. با پذیرش واقعیت، اهداف کوتاه مدت و بلند مدتی برای خود طراحی کرده است و شعار هایش را با این اهداف تنظیم می کند. حرکتش تکانشی نیست تا با خشمی افسار گسیخته شعله ور شده و هرچه در راه دارد، بسوزاند. بلکه آهسته و پیوسته استوار و با وقار به پیش می تازد. اعتماد به نفس دارد لذا با تحقیر و توهم دشمن از میدان به در نمی رود. هیچ چیز مانع او نیست. کتک می خورد، شکنجه می شود، گشته می دهد ولی باز آرام و استوار حق خود را مطالبه می کند.

اعتراض مانند اعتراضش، خصم را سرخورده و سردرگم می کند. آن هنگام که اعتراف گیران به شیوه ی قرون وسطایی به دنبال سندی برای بازیابی آبروی از دست رفته خود به هر روشی متوسل می شوند، هیچ نکته با ارزشی که نجاتش دهد، نمی یابد. می گویند سر ندارد. بالغ نیازی به سر ندارد. خودش سر است. 35 میلیون رهبر برای یک جریان اجتماعی کافی نیست؟

این خصوصیت بارز بالغ است که گوش به فرمان کسی نیست بلکه تک تک افراد خود فرمانده هستند به همین دلیل است که اگر مشعل داران هم نباشند راه کم نمی شود چراکه هرکدام خود مشعل راهند.

جریان مقابل اما با طرد بالغ، از شخصیت خود، گاه کودکانه و ناشیانه دست و پا می زند، و گاه در لباس والد عرض اندام می کند. تمام تلاش اش این است که ثابت کند حرکت این جریان همچون حرکت کودک سرکش و طغیان گری است که از ولایت والدش سرپیچی نموده و مستحق تنبیه است. او را با گفتن بالغانه کاری نیست، چرا که حیات او در گروه اثبات محجوریت جریان مقابل است. گاه افسار گسیخته و خارج از کنترل سر به دیوار می کوبد و هر آنچه را درک نمی کند در هم می شکنند. و گاه ناشیانه ضمن رفتارهای بدوی به رفتارهای دفاعی، انکار واقعیت یا فرافکنی می پردازد.

اعتماد به نفس خود را از دست داده اند، لذا برای جبران احساس ناکامی های خود نیاز به اعتراف گری از اسیران در بند دارند. اهل گفتگو و پاسخگویی نیست و سعی می کند با سوق دادن خیزش بالغانه به سمت رفتارهای تکانشی، فرضیه از پیش ساخته ی کنترل گری و سرکوب گری خود را به اثبات برساند. مانند کودکان صبر ندارد، می خوهد زود به نتیجه برسد. برای هر اقدامی پاداش فوری می خواهد، و وقتی به نتیجه نمی رسد پرخاشگر تر و افسار گسیخته تر عمل می کند. چنانکه حتی منافع خود را هم به خطر می اندازد.

همه تلاش اش این است که صغیر بودن دیگران را به اثبات برساند تا ولایت خودش را تأیید کند. از نظر او مردم رمه اند و او چوپان و چوپان می تواند هر موقع خواست حتی گله را قربانی کند. گاه باخیال پردازی های کودکانه از واقعیت می گریزد و گاه با اشاره رفتن انگشت اتهام به سوی طرف مقابل کور کورانه او را به پس گرفتن مطالباتش فرامی خواند. او از بالغ هیچ درکی ندارد جهان را به والد و کودک تقسیم می کند و می پندارد اگر رهبران جریان مقابل را حذف کند جریان خاموش می شود چون کسی نیست که حرکت مقابل را کنترل و اداره کند. غافل از این که این خیزش یک حرکت بالغانه است نه شورشی کودکانه و از سر احساس و نا آگاهی، که نیازی به کنترل و هدایت یک یا چند نفر داشته باشد.

رمز پیروزی او رعب و ترس جریان مقابل است چرا که در این صورت فرضیه هایش تأیید و حس سرکوبگری اش. ختم کلام اینکه، آنچه غرب را از قرون وسطا بیرون کشید، آگاهی و رنجی بود که از کودک بودن خویش در آن قرون متحمل شده بود، و رنسانس، بلوغ انسان مدرن غربی بود. اکنون جامعه ما، این جوان برومند سی ساله، در پی انقلاب موملین نیست. بلکه در آستانه رنسانس طلوع و ظهور اندیشه بالنده ای قرار دارد که رمز موفقیت و کمال او در گرو صبر و تحمل و استفاده از تمام ظرفیت های بالغانه است.





خراجی قناعت کرده و خیلی خوشحال باشند اگر بتوانند به یک سوم و یا یک چهارم پول خود برسند.

و اما آنها دکه میبرند: اول از همه آنها که به بانکها بدهکارند و در اضای آن بدهکاری برای خود وسایل کسب و کار و تولید و تجارت درست کرده اند.

گروه دوم آنها میبرند که طلای خالص (شمش) و نه زبور آلات، ارزهای معتبر خارجی اندوخته اند. آنها بعدها میتوانند آن شمشها و یا ارزها را به چند برابر قیمت بفرشند. چند برابر؟ نمیتوان دقیقاً گفت به دست پانچ شدن بازار مالی و موج هجوم احتکاری بستگی دارد. البته همه اینها احتیاج به چند ماه صبر دارد.

گروه سومی که سود میبرند تجار عمده هستند که همواره موجودی جنسی اشان از نقدی اشان بیشتر است.

سازماندهی برای دموکراسی

ناصر کاخساز

هفتاد سال تاریخ سازماندهی ایندولوزیک و ایمانی، همان گونه که دیده‌ایم، به آزادی و دموکراسی در ایران نینجامیده است. و چرایی آن البته به غوررسی محتاج است.

سازماندهی ایندولوزیک چاره‌ای جز این ندارد که تغذیه‌ی ذهنی افراد معین و محدودی را تأمین کند. و هدفش برقرار کردن ارتباطی مبتنی بر «تفاهم محدود» بین افراد خودی و تفاهم مرحله‌ای با بقیه‌ی جامعه است. تشکیلات ایندولوزیک دایره‌ای است که به دور

تفاهمی محدود کشیده می‌شود. در سازمان عمودی تفاهم یا تاکتیکی است، یا دست بالا استراتژیک است. اما در سازماندهی افقی تفاهم استراتژیک نیست، یعنی برای رسیدن به هدف معینی نیست، بلکه مانند مطلق هگل، در تحول نسبی و واقعیت زندگی می‌کند. یعنی جایی نیست در دوردست که باید به آن رسید. بلکه خصلت ارتباط است. از آنجا که در تشکیلات عمودی،

تفاهم خصلت ارتباط نیست، این تشکیلات نمی‌تواند در خدمت آزادی، یعنی تفاهم ملی باشد.

با توجه به آنچه گفته شد و نکات دیگری که در زیر می‌آید، نتیجه می‌گیریم که رسالت تشکیلات ایمانی و ایندولوزیک به پایان رسیده است و به آزادی، تنها از راه سازماندهی افقی می‌توان دست یافت:

- انسان در رابطه‌ی آزاد، در لحظه با واقعیت برخورد می‌کند و زیر تأثیر قواعد عام همزیستی انسانی، که یکی از آن‌ها اولویت تفاهم انسانی بر ارتباط سازمانی است، واقعیت را مورد داوری قرار می‌دهد. وجدانی را که از شکنجه یا خشونت و کشتار متأثر می‌شود،

منافع سازمانی نمی‌تواند به شکنجه بی‌تفاوت کند. درست به همین سبب است که حزب مدرن، از رسالت هویت بخشیدن به فرد فاصله گرفته است. به سختی می‌توان گفت که یک

سوسیال دموکرات، یا دموکرات مسیحی اروپایی، دارای هویت تشکیلاتی است. یک دموکرات مسیحی آزاد اندیش می‌تواند از بسیاری از سوسیال-دموکرات‌ها آزاد اندیش‌تر باشد. هدف‌های سوسیالیستی آقای اوباما، که سوسیالیست نیست، از هدف‌های سوسیالیستی

آقای چاوز قابل اعتمادترند. هویت تشکیلاتی با رشد روزافزون تفرد اجتماعی ناسازگار است و مخالف روح آزاد اندیشی است. سوسیالیسم نباید با باور به این حقیقت که بالاترین

هدف ارتباط، تفاهم است، در تعارض قرار بگیرد، وگرنه باعث افتخار نیست و این به این معناست که سوسیالیسم دیگر هویت نیست.

- تشکیلات عمودی از فرد، در برابر تعهد و ایمان او به یک اصول کلی، مسئولیت خواهی می‌کند. یعنی فرد در تشکیلات عمودی جزء متعهدی است و بخاطر رابطه‌ای که با این تعهد، نفیاً یا اثباتاً، برقرار می‌کند، مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد. یعنی فرد حامل

ایده‌ها و منش تشکیلاتی است. و با این فرهنگ با خودی‌ها و غیرخودی‌ها برخورد می‌کند. به همین سبب فرد تشکیلاتی همواره حامل یک سوعظن دانمی در برابر غیر خودی‌هاست. با این سوعظن نمی‌توان نظر مثبت به دموکراسی پیدا کرد. این رابطه امروز دگرگونه شده

است. تفاهم انسانی و ارتباطی، تفاهم نامحدودی است که تنها به عمومی‌ترین اصول وفاق محدود می‌شود. مانند موسیقی موتزارت، که همانگونه که موسیقیدانی در باره‌ی او گفته

است، به گونه‌ای نامحدود محدود Schranklos begrenzt است. و این حد از محدودیت نیز از آنجاست که مطلق که به حدود عام انسانی محدود نباشد، تنها یک انتزاع است.

- رسالت روشن فکر، در فرهنگ تشکیلاتی، تئوریزه کردن مناسبات بود. حتا سوسیالیسم را، که وجدان خود بخودی طبقه‌ی کارگر است، به گفته‌ی مارکس، روشن فکر به طبقه‌ی کارگر می‌برد. تشکیلات و حزب عمودی در اساس ذاتی تئوریک است. تئوری‌ای که

می‌توان آن را تئوری شناخت و تدوین گروه‌بندی‌ها دانست. نظریه پرداز، در فرهنگ مناسبات عمودی، شارح و مفسر مناسبات عمودی، یعنی مناسبات محدود به چارچوب

تنگ فکری است. مفسر وفاق‌های کوچک درونی و اختلاف‌های بزرگ بین سازمانی و بین طبقه‌ای است. این رسالت اکنون به پایان رسیده است. و جای خود را به وظیفه‌ی روشن‌گری در راه تفاهم اجتماعی داده است. (مرجع به نوشته‌ی پایان یک نقش تاریخی از نگارنده)

- راه گسترش سوسیالیسم از لیبرالیسم می‌گذرد. یعنی اندیشه‌ی سوسیالیسم غیر اتوپیک و غیر مذهبی تنها همراه با توسعه‌ی لیبرالیسم فرهنگی در جامعه شکل می‌گیرد. اندیشه‌ی سوسیالیسم معشوش چپ و مذهبی رادیکال، هر دو، زاده‌ی رشد نیافتن

لیبرالیسم در جامعه است. لیبرالیزه شدن به معنای رشد از آدیخواهی و تنوع فرهنگی و همزیستی میان باورهای گوناگون است و نه رشد اقتصاد سرمایه‌داری به تنهایی.

باره آنها سکوت کرده اند. دولتی که در سال گذشته نفت را به بشکه ائی 150 دلار فروخته، هم خود و هم صنایع تحت مالکیتش بدهی ارزی دارند!

سرمايه 31 ژوئن امسال مینویسد:

«... آمار نشان می‌دهد از 207 میلیارد دلاری که صرف واردات کالا شده تنها 20 درصد صرف ورود کالاهای سرمایه‌ای شده است بنابراین از مجموع واردات انجام شده در چهار سال گذشته تنها 41 میلیارد دلار تبدیل به سرمایه‌گذاری شده و حدود 166

میلیارد دلار عملاً هیچ‌گاه به کشور برنخواهد گشت. به تعبیر دیگر در کشور ما طی چهار سال گذشته، سالانه به طور متوسط از 4/94 میلیارد دلار درآمد ارزی، تنها 10

میلیارد دلار تبدیل به سرمایه‌شده و باقی به نحوی از حساب‌های ارزی کشور خارج شده است.»

ناتوانی در جذب سرمایه خارجی به کشور در قالب بیع متقابل و... باعث شده طی چهارسال گذشته دولت بدون آنکه به دارایی‌های خود از محل‌های مذکور اضافه کند، به دلیل سررسید بدهی‌هایی که طی سال‌های قبل انجام شده مجبور به تسویه حساب‌های

مذکور شده است. آمار نشان می‌دهد طی چهار سال 84 تا 87 خالص حساب سرمایه در کشور هر سال شدیداً منفی‌تر شده است به طوری که در سال 83 خالص حساب سرمایه کشور حدود 4/7 میلیارد دلار بوده که این میزان در سال 87 نزدیک به 22 میلیارد دلار

منفی می‌شود. بانک مرکزی درباره علل منفی شدن خالص حساب سرمایه می‌نویسد: علت رشد کسری حساب سرمایه در سال 1386 افزایش قابل توجه مطالبات خارجی بانک‌ها، اعتبارات تجاری صادراتی بخش نفت و گاز و بازپرداخت تعهدات قراردادهای بیع

متقابل است. براساس آمار خالص حساب سرمایه طی چهار سال گذشته سالانه نزدیک هفت میلیارد دلار منفی‌تر شده است. تنها در سال 86 و 10 ماهه 87 به ترتیب 12.3 و 9 میلیارد دلار خالص حساب سرمایه کشور دچار کسری شده است...»

باز مسئله نفس بدهی دولت و بر باد دادن سالیانه 80 میلیارد درآمد ارزی نفتی و غیر نفتی نیست مسئله اینست که حال با کاهش سریع قیمت نفت و سررسید بدهی‌ها و تعهدات ارزی فوق‌الذکر و کاهش شتابانک ذخیره ارزی و... دولتی که ادعای مدیریت جهان را دارد چگونه می‌خواهد نرخ برابری دلار با ریال را در سطح کنونی نگاه دارد؟ آیا به امید

امام زمان چشم دوخته است و یا مرجعی دیگر؟ پاسخ را تا حدودی از زبان همان روزنامه سرمایه به تاریخ 26 مرداد می‌دهیم:

«... برخی تحلیلگران بدبین از سقوط قیمت‌ها به سطح 30 دلار خبر می‌دهند. برخی می‌گویند قیمت‌ها تا پایان امسال بین 60 تا 70 دلار در هر بشکه خواهد بود و بالاخره بعضی از تحلیلگران خوش بین هم معتقدند که بهای نفت خام تا اوایل سال 2010 به سطح

95 دلار در هر بشکه افزایش خواهد یافت.» این پیش‌بینی‌های نخب‌ها در حالی انجام می‌شود که هم صاحب نظران اقتصادی خود مملکت و هم صاحب نظران خارجی، در جریان

سقوط نفت، پیش‌بینی کردند که دولت احمدی نژاد فقط با نفت بالای بشکه ائی 82 یا 83 دلار میتواند سر و ته پرداخت‌های ارزی مملکت را بهم آورد. ولی میبینیم که از نحوست روزگار تا امروز نفت بین 50 و 70 دلار نوسان کرده است.

توضیح این نحوست و نامرادی ایام را باز هم از زبان سرمایه می‌دهیم که در یادداشت 12 ژوئن خود تحت عنوان: «نرخ اسمی ارز، 3230 تومان ارزان‌تر از نرخ واقعی آن

است...» (سرمایه، پیمان جنوبی: با توجه به وابستگی درآمدهای دولت، واردات کشور و بودجه عمومی به درآمدهای ارزی، تعیین نرخ ارز به گونه‌ای که واردات را کنترل کند، به صادرات و تولید داخلی کمک کند و ثبات را در فضای اقتصاد کشور ایجاد کند همواره

مورد توجه کارشناسان اقتصادی بوده است. از آنجا که در 10 سال گذشته نرخ ارز متناسب با تورم افزایش نیافت، عملاً باعث افزایش رقم واردات کشور و پرداخت بارانه

به... ادامه از صفحه اول: اما طی همین دوره، با در نظر گرفتن نرخ تورم سالانه نرخ ارز باید از رقم 1417 ریال به 41869 ریال می‌رسید یعنی باید از یک هزار و 417

ریال در سال 1368 به 41 هزار و 419 ریال در سال 1387 می‌رسید تا رشدی دو هزار و 855 درصدی و افزایش 29 برابری داشته باشد. اما به خاطر سیاست‌های بانک

مرکزی و دولت‌ها این عمل اتفاق نیفتاده و با فاصله 32 هزار و 295 ریالی در قیمت فعلی بازار ارز با نرخ متناسب با تورم در 20...»

لب مطلب از زبان تحلیلگر فوق که باید به منابع آماری دقیق هم دسترسی داشته باشد اینست که توازنی بین حجم نقدینگی ریالی بازار از جمله حجم پول و شبه پول (انواع اوراق بهادار مثل چک، تراول چک، سفته و برات و...) در گردش وجود ندارد.

از این‌ها همه جز این نمیتوان نتیجه گرفت که دلار 1000 تومانی امروز، دیر یا زود، به تاریخ خواهد پیوست و جای خود را دلار 2 یا سه و اگر به تحلیل تحلیلگر سرمایه‌گوش کنیم 4 یا 5 هزار تومانی خواهد داد و این تازه مشروط به این شرط است که تب و تاب

سیاسی کنونی فرو نشیند و این سقوط سریع ریال (در آینده) موجب واکنش‌های سراسیمه وار روانی در بازار پولی و مالی نشود، امری که غیر ممکن است.

دولت ممکن است کوتاه مدت و مسکن و آرام‌کننده را به ته ذخیره ارزی بزند و موقتاً مقداری ارز اضافی به بازار تزریق کند ولی از آنجا که پشتوانه ندارد، قادر به ادامه این تزریق نیست و لذا پس از عکس‌العمل اقتصادی بازار نوبت احتکاری‌ها و بخر

وبفروشها فرامیرسد که در آن هنگام دیگر فقط خدا میدانند چه خواهد شد و نه هیچ اقتصاد دانی!

بازنده چنین تلاطمی در بازار پولی مملکت، که قطعاً با چاپ خرواری اسکناس همراه خواهد بود اول از همه حقوق بگیران و مخصوصاً کارگران و کارمندان جزء خواهند بود. لایه دوم آنها که به امید بهره‌های 20 درصدی سربده‌های خود را به این بانکهای ورشکسته سپرده‌اند. لایه سوم آنها که از خارج پول وارد مملکت کرده‌اند و در آینده باید به یک رنال شدن (تبدیل به احسن) بخشی از این ریالهای (یا تومن) خود به ارزهای



بیان رساتر سازمان عمودی در موقعیت "پیشاوقوفی" رشد می‌کند. درست برعکس سازمان افقی که محصول موقعیت پساحقوقی است و بیشتر فرهنگ حقوقی بر آن حاکم است تا فرهنگ اخلاق‌گرا.

- سازمان عمودی مخالف عرف است زیرا عرف، مبالغه‌گر و افراطی نیست. مخالفت ایدئولوژی با عرف، با مخالفت شرع با عرف قابل مقایسه است. عرف تلطیف‌کننده‌ی شرع است و از قوانین سخت دینی تفسیر ملایم‌تر و نسبی‌تری بدست می‌دهد. مردم با این درک عرفی، زندگی اجتماعی را قابل دوام می‌کنند.

- سازمان عمودی زیر پارادایم (سقف مشترک اندیشه‌ورزی یک عصر) اولویت عدالت بر دموکراسی عمل می‌کند و با چرخش پارادایمی دوران ما، یعنی با پارادایم اولویت دموکراسی بر عدالت، ناهمخوان است. به همین سبب در سازمان عمودی آزادی‌خواهی تقریباً ناممکن است.

- سازمان عمودی به سلطه‌ی یک طبقه یا گروه اجتماعی معین فکر می‌کند و به همین سبب با انبیشه‌ی دموکراسی ناهمخوان است؛ زیرا در دموکراسی آنکه در انتخابات پیروز می‌شود وکالت ملی، یعنی همگانی، دارد و نه طبقه‌ای..

- سازمان عمودی، به علت داشتن ویژگی‌هایی که نام بردیم، به بالا بردن روحیه‌ی ملی کمک نمی‌کند و در این سازمان شخصیت یا شخصیت‌هایی که چهره‌ی ملی داشته باشند بوجود نمی‌آیند.

شناسه‌های عمده‌ی سازمان افقی:

- سازمان افقی سازمانی است مبتنی بر روابط گسترده و دامنه‌دار (Extensive). و به همین سبب فرصت و امکان ندارد که به عمق و پشت مناسبات افراد برود. این دو ویژگی، توانایی سازمان افقی را در سازماندهی سریع نارضای‌های مردم و دستیابی به پیروزی بالا می‌برد. منشور ۷۷ به رهبری واسلاواول نمونه‌ی بارز این توانایی بود.

- سازمان افقی موتور روشنفکری ندارد، بلکه زیر تاثیر روشنگری است. موتور حرکتی جنبش باشکوه کنونی ایران، نسل جوان و زنان هستند. در میان آنان بسیاری نیز روشنفکر هستند ولی روشنفکر بودن آنان فرع است و حضور آنان در جنبش، به اعتبار روشنفکر بودنشان نیست. اهمیت این تحلیل در این است که نمی‌گذارد نقش دو موتور اصلی جنبش - زنان و نسل جوان - فرعی شود.

بدیهی است شماری از روشنفکران نیز در جنبش کنونی مشارکت ارزنده‌ای دارند. اما حرکت آنان در جهت روشنگری است و دارای خصلت همگانی و فراساختاری است و جنبه‌ی ایدئولوژیک ندارد.

کار روشنگری - همانگونه که از جنبش روشنگری قرن هیجده می‌شناسیم - یک کار افقی است. یعنی حزب و تشکیلات عمودی ندارد. روشنفکران، پس از ایدئولوژیک شدن بود که به گفته‌ی بورگن‌هاپر ماس، از خاستگاه روشنگری خود جدا شدند. اکنون روشنفکران ایرانی دگرپاره تکرر بسته‌ی ساختاری را رها می‌کنند و به روشنگری روی می‌آورند.

- سازمان افقی با شور اجتماعی - نه ایدئولوژی - بحرکت در می‌آید. مانند جنبش روشنگری فرانسه و اروپا که نمونه‌ی کامل یک جنبش افقی در قرن هیجدهم بود.

- بدیهی است در سازماندهی افقی دین و ایدئولوژی و خواست‌های طبقاتی نفی نمی‌شوند، بلکه نسبت به وجه وفاق، ثانوی می‌شوند. جنبش افقی چون فوق دینی، فوق ایدئولوژی و فراطبقه‌ای است، بستر رشد "تفاهم ارتباطی" است. اصطلاح "تفاهم ارتباطی" را، که عالی‌ترین و بی‌قید و شرط‌ترین تفاهم میان انسان‌هاست، از کتاب معروف هابرماس گرفته‌ام.

- لیبرالیسم و تنوع، درون‌مایه‌ی فرهنگی جنبش افقی است. یعنی با نگرش مکتبی نمی‌توان جنبش افقی را به سرمنزل مقصود رساند. و این را رهبران اصلاح‌طلب جنبش کنونی می‌توانند از گاندی بیاموزند هنگامی که گفت: من بودایی‌ام، هندویم، مسلمان هستم، مسیحی‌ام.

- سازمان افقی سازمانی باز است و به همین سبب فضائی مناسب برای ایده‌های انسانی است. اندیشه‌های انسانی خود به خود در فضای افقی حرکت می‌کنند. سازمان‌های عمودی جایی برای اندیشه‌های گاندی، مصدق، خلیل ملکی و... ندارند.

آخرین کارایی سازمان عمودی

سازماندهی عمودی می‌تواند در شرایط کنونی با سازماندهی افقی و ملی ترکیب شود و همراه با رشد جنبش در آن مستحیل گردد. سودمندی این ترکیب در صورتی قابل تصور است که سازمان عمودی فرهنگ سازمان افقی را بپذیرد و مناسبات خود را در جهت اهداف جنبش ملی سامان دهد.

در این صورت سازمان‌های عمودی به سازمان‌های پایه‌ای جنبش افقی تبدیل می‌شوند و میان گروه‌ها و تشکل‌های خود جوش، ارتباط گسترده و بسط (extensive)، که هم خطر کردن کمتری را همراه دارد و هم ناقل اندیشه‌ی آزادی‌خواهی است، برقرار می‌کنند.

نتیجه

جنبش در حال ورود به مرحله‌ی تازه‌ای است. در این مرحله نیازمند بهره‌گیری از حافظه‌ی تاریخی خود است. باید از تجربه‌ی نهضت ملی در دهه‌ی بیست سود جوید و با برپایی یک شورای مرکزی، مرکب از شخصیت‌های داخل و خارج، از تشتت جلوگیری کند و با اتحاد عمل گسترده در برابر ساختار پوسیده‌ی حکومتی بایستد تا در مرحله‌ی بعد، در جریان

اندیشه‌ی عدالت‌خواهی چپ و مذهبی، هردو، در صورت لیبرالیزه شدن جامعه، خود به خود از نظر تشکیلاتی افقی می‌شوند.

هم اکنون، در میان اصلاح طلبان، با گونه‌ای گرایش سوسیالیستی و عدالت‌خواه اسلامی مواجهیم که هنوز مکتبی است. با این خط مکتبی نمی‌توان برای مدت زیادی از آبخوابی باقی ماند. گرچه در شرایطی استثنائی ممکن است این خط، در صورت تعمیق تضادهاش با بنیادگرایی دینی، با مرحله‌ای از روند آزادی‌خواهی هم‌اوا باشد. اما اندیشه‌ی عدالت‌خواه مکتبی، در هر شکل و شمایی که باشد، در نهایت با آزادی‌خواهی تعارض پیدا می‌کند. پس اصلاح طلبان در ایران، لیبرال - به معنی دقیق کلمه - نیستند. برخی واژه‌ی لیبرال را بکار می‌برند تا نرم بودن یک جناح نسبت به سخت بودن جناح دیگر را نشان دهند. اما این برداشت از این اصطلاح علمی نیست.

- اندیشه‌ی انقلابی و ضد امپریالیستی، بازتاب وجود شدیدترین شکل تعارض و تضاد است؛ به همین سبب تنها در سازماندهی عمودی می‌تواند هستی یابد. زیرا سازمان عمودی، که به تفاهم نامحدود باور ندارد، می‌تواند به گونه‌ای آشتی‌ناپذیر به مبارزه‌ی سیاسی بپردازد. این موقعیت ایمانی با ضرورت پیداکردن لیبرالیسم و تنوع فرهنگی و اعتقادی، همانگونه که می‌بینیم، از کارایی افتاده است. گرایش محافظه‌کاران مذهبی، به مبارزه‌ی ضد امپریالیستی و سوسیالیسم، نشان‌دهنده‌ی تهی شدن این ایده‌ها از ارزش است. حزب کنگره‌ی هند، برغم درگیری حاد با اشغالگران انگلیسی، توانست با سازماندهی افقی گسترده به پیروزی دست یابد. نهضت ملی خودمان نیز سازماندهی افقی داشت و آمریت تشکیلاتی و ایدئولوژیک در آن وجود نداشت و شور اجتماعی بود که به جنبش انگیزش می‌داد. در فرانسه نیز جنبش روشنگری با تشویق و تشکیل سلول‌های مطالعاتی، سازماندهی را در سراسر کشور گسترده؛ در گروه‌های مطالعاتی حتا بی‌سوادان شرکت می‌کردند و عملاً ادبیات روشنگری می‌خواندند.

شناسه‌های عمده‌ی سازمان عمودی:

- روشنفکر در سازمان عمودی نقش میانجی "مدیوم" دارد. به دو اعتبار: اول در رابطه با درون تشکیلات - مجموعه‌ی روابطی از بالا به پایین سازمان عمودی را می‌سازد و فضائی را بوجود می‌آورد، گود و میان تهی، که تنها با ایدئولوژی پر می‌شود. روشنفکر است که چونان میانجی میان تشکیلات و ایدئولوژی عمل می‌کند و ایدئولوژی را به تشکیلات می‌برد.

دوم در رابطه با مردم و جامعه - روشنفکر ایدئولوژی را، زیر نام‌های عدالت و انقلاب، به مردم منتقل می‌کند. و بدینگونه چونان میانجی میان انقلاب و مردم عمل می‌کند.

همانگونه که پیشتر ها گفته‌ام نقش میانجی روشنفکر، در آستانه‌ی ورود جامعه به دموکراسی، به پایان می‌رسد.

- در سازمان عمودی، هویت کلکتیو رابطه‌ای است که فرد با یک انتزاع برقرار می‌کند، تا به تعادل روحی و اخلاقی برسد. تعادلی که به بهای از دست دادن استقلال فردی و عقلی او تمام می‌شود. هویت کلکتیو، گونه‌ای شناسنامه‌ی ایدئولوژیک، ناسیونالیستی یا دینی است. هویت کلکتیو، محصول مبالغه است. علاقه و عاطفه‌ی بدون مبالغه، هویت ساز نیست. آدم می‌تواند به ایدئولوژی یا دین باور داشته باشد، بدون این که به تفرد آزاد و انسانی خود آسیب بزند.

چهارگونه هویت کلکتیو را می‌شناسیم:

ناسیونالیسم بوروکراتیک،

ناسیونال - سوسیالیسم،

سوسیال - فاناتیسم (یا سوسیالیسم مکتبی)،

و سوسیالیسم ایدئولوژیک.

مثال فاشیسم ناسیونال - سوسیالیسم است،

مثال ناسیونالیسم بوروکراتیک اتوکراسی رضاشاهی است، (رابطه‌ی تابع و متبوعی این دو گونه از ناسیونالیسم در دوران رضاشاه را صادق هدایت در رمان حاجی آقا به ما نشان می‌دهد.)

مثال سوسیالیسم ایدئولوژیک گروه‌های میم-لام هستند،

و مثال سوسیال - فاناتیسم یا سوسیالیسم مکتبی گروه‌های مذهبی و بویژه بنیادگرایی عدالت‌خواه در ایران پس از انقلاب اند. (سوسیال - فاناتیسم یک ایدئولوژی مضاعف است.

یک النقط مکتبی است که عدالت‌خواهی را دشمن آزادی‌خواهی می‌کند. رفورم مذهبی واقعی باید ایده‌های دینی را لیبرالیزه (غیرمکتبی) کند. این همان قدر در مورد اصلاح‌طلبان و مجاهدین انقلاب اسلامی صادق است که در مورد مجاهدین خلق. مجاهدین خلق نیز تا به روند لیبرالیسم در جامعه‌ی ایرانی نپیوندند، با جنبش ملی پیوند نمی‌خورند. ترم مقابل اسلام سوسیالیستی یا مکتبی، اسلام عرفی و لیبرالی است که زمینه‌ی رشد جنبش ملی را فراهم می‌کند.)

- انباشت اطلاعاتی مشکل ذاتی تشکیلات عمودی است. انباشت اطلاعاتی نیز، همچون ایدئولوژی، به فضای گود سازماندهی عمودی نیاز دارد و به همین سبب است که سازماندهی افقی، فاقد این هردو است. انباشت اطلاعاتی، چشم‌سفندیدار سازمان عمودی است و سبب و بهانه‌ی سرکوب دائمی. این سرکوب دائمی دیوارهای سازمان عمودی را بلندتر می‌کند و او را از برقراری مناسبات با جامعه‌ی مدنی باز می‌دارد.

- مازوخیم بیماری مزمن سازمان عمودی است. قرار داشتن زیر ضربات دائمی، سازمان عمودی را به سرکوب شدن معتاد می‌کند. این اعتیاد به سرکوب را در هفتاد سال گذشته بخوبی تجربه کرده‌ایم.

- سازمان عمودی محصول موقعیت حقوقی پیشامدرن است و نگاه‌اش به قانون مبتنی بر تفاهم اجتماعی نیست. سازمان عمودی به آمریت‌های فراقانونی علاقه‌ی بیشتری دارد. به



بر خاسته بود. و حال باخبر می‌شویم که در محبس سید علی آقا پوستش را کهنده و جهانش را این بار به آتش کشیده‌اند.

حکایت زندانیان جنبش سبز، تراژدی تخیلی است از انسانهایی که پس از سی سال سلطه استبداد جهل و جور و فساد، زیر باران سبز آنهمه شور و شوق و امید و سرور خود را از چترک اسلام ناب انقلابی محمدی ولایتی پاک کردند و بر آن شدند تا از فضای پر از امید و روشنائی هفته‌های پیش از انتخابات، راهی به سوی آزادی و عدالت بیابند. در میانشان البته بودند کسانی که هنوز (امروز را نمی‌دانم، آن هم پس از تحمل زندان نایب امام زمان) بر این وهم تکیه داشتند که می‌توان با جمهوری ولایت فقیه به آزادی رسید منتها با کاستن از فروغ ولایت و افزودن بر پرتو حاکمیت ملی، اما می‌دانم شماری از آنها دیرگاهی است دل از مهر حکومت آخوندی برکنده‌اند و سر از بیعت با علی بن جواد حسینی برداشته‌اند. آنچه در دادگاه می‌دیدم مایه در اندیشه‌های داشت که روزگاری نه چندان دور در دانشگاهی استالینی رخ داده بود. انسانهایی به نفی خویش و باورهای خود دست می‌زدند و ساد محکومیت خود را امضا می‌کردند. جاسوسی را می‌پذیرفتند و از نوکری بیگانه چنان یاد می‌کردند که گویی از مادر نوکر زاده شده‌اند. چه بزرگانی از یاران و همسفران لنین در راه انقلاب کبیر، بنا بر اعتراضشان سر از آخور امپریالیسم در آوردند. مایاکوفسکی که خود خیلی زود از چشم رفیق گرجی‌اش افتاد، در برابر کرملین معرکه می‌گرفت و فریاد می‌زد «یاد کاپیتال از دهان تروتسکی می‌وزد.»

ستاد کودتا و ستاد بعد از کودتا طی هفته‌های اخیر بسیار بار از ستاد کودتا گفته و یا نوشته‌ایم اما هیچگاه به طور کامل و دقیق این ستاد تعریف نشده و اعضای آن به شکل کامل و جامع مورد بررسی قرار نگرفته‌اند. در کنار این ستاد باید به تشکیلات دومی اشاره کنم که بعد از کودتا و در جریان تظاهرات برپا شد. همان ستادی که ناظر بر دستگیری‌ها، بازجویی‌ها و اینک محاکمات است.

ستاد نخست از بستر اتاق فکر رهبر و از چهارراه آذربایجان نشأت گرفت. در واقع سید مجتبی خامنه‌ای از روزی که در پی ناکامی‌اش در قبولاندن محمدباقر قالیباف رفیق گرمابه و گلستانش از پدر و لایتمدار حضرت سید علی، ناچار شد در امتثال اوامر والد مکرّم گروهی را زیر بال گیرد که هدفش تجدید انتخاب احمدی‌نژاد بود (حدوداً اواخر اسفند 87) نخست همه تلاش خود را بر آن گذاشت که خاتمی در صحنه نباشد. پس از آن در ستاد کمیته‌های مختلفی تشکیل شد به این شرح:

کمیته نظامی به ریاست سردار سرلشکر محمدعلی جعفری فر مانده کل سپاه پاسداران
کمیته انتظامی به ریاست سردار سرتیپ اردان فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ و جانشین فرمانده کل

کمیته قضایی به ریاست سعید مرتضوی
کمیته هماهنگی و پشتیبانی به ریاست صادق محصولی وزیر کشور
کمیته امنیت ملی به ریاست روح الله حسینیان (خسرو خوبان)
کمیته امور فقهی به ریاست آیت‌الله محمد یزدی.

کمیته عملیات مشترک به ریاست حجت‌الاسلام حسین طائب (فرمانده کل بسیج)
سه رابط برای ستاد انتخاب شده بودند. کامران دانشجو رابط ستاد با قوه مجریه، غلامعلی حداد عادل رابط ستاد با قوه مقننه، غلامحسین الهام رابط ستاد با قوه قضائیه. سید مجتبی خامنه‌ای به عنوان رابط ارشد (با رهبر) و مسوول هماهنگی ستاد و کمیته‌ها عملاً رهبری کلیه فعالیت‌های ستاد را زیر نظر داشت.

نخست اعضای ستاد کودتا را معرفی کردم. ستادی که از دل اتاق فکر رهبر زاده شد و با پیوستن تنی چند از ابوابجمعی تحفه آزادان هیأت شیطانی آن کامل شد. در این ستاد همانطور که ذکر شد مجتبی خامنه‌ای به عنوان رابط ارشد (با والد معظم نایب امام زمان) و مسوول هماهنگی ریاست کل را عهده‌دار بود و دستورات رهبر از جانب او به اعضای ستاد و پیشنهادات و طرح‌های ستاد توسط او به والد ماجد منتقل می‌شد. نکته قابل تأمل عدم حضور اصغر حجاری در جلسات ستاد و کنار گذاشتن کامل محمدی گلپایگانی از فعالیت‌های ستاد بود. درباره اصغر حجاری البته سید مجتبی همه‌گانه با او جلسات ویژه‌ای داشت (و دارد). موضوع دیگری که لازم به ذکر است و تا حدودی نشان می‌دهد چرا مجتبی با آن مهر و دوستی با قالیباف به صف حامیان احمدی‌نژاد پیوست موضوع تاهل دوباره اوست. آقا مجتبی بعد از ازدواج با صبیبه غلامعلی خان حداد عادل، از اینکه بانوی او بعد از دو سال فرزندی برایش نیارود سخت دلگیر و افسرده بود. سفر به لندن و هزینه کردن هزاران پاوند در بیمارستان‌های ولینکتون و کرامول نیز نخست سودی نداشت. همین امر باعث ایجاد فاصله و دلسردی بین ولیعهد سید علی آقا و ملکه آینده ولایت فقیه شده بود. در همین ایام سیدنا به توصیه بعضی از دوستان یکنل بانوئی را که همسر سابق یکی از سرداران مأمور خدمت در حراست بیت رهبری بود به قول صاحب رسّم‌التواریخ به شیوه شرع محمدی به طریقه زوج‌المتعه (همان صبیغه خودمان) به زوجیت درآورد تا معلوم کند در وجود مبارکش هیچ عیب و نقصی وجود ندارد و اگر برخلاف برادرانش که همان ماه نخست ازدواج بشارت فرزندان شدن خود را به والد معظم و والده معظمه دادند، ایشان نتوانسته اسباب شادی خانواده محترم شود این امر ناشی از وجود اشکالاتی در همسر محترمش می‌باشد.

پیش‌بینی سید مجتبی درست از آب درآمد و ایشان بعد از نه ماه و نه روز و نه ساعت و نه دقیقه و نه ثانیه به برکت دعای کلیددار جمرکان، از زوجه موقته صاحب فرزندی شدند و البته همزمان معالجات نیز سرانجام در مورد همسر عقدی و دائم ایشان مؤثر افتاد و آقای حداد و جناب رهبر با شادی خیر بارداری همسر آقا مجتبی را دریافت کردند. در این میان زندان خبر تولد بچه اول از زن صبیغه‌ای را به گوش همسر دائم رساندند و غائله‌ای برپا

بکار گرفته شدن ابزارهای تظاهرات، اعتصاب‌ها و نافرمانی‌ها، اندام میانی‌اش، یعنی سازمان‌های صنفی، شکل بگیرند. بدینگونه جنبش خود جوش در پائین، سازمان افقی خود را گسترش و تکامل می‌دهد.

در کنار این روند، سازماندهی یک «جنبش انتقادی تفاهم اجتماعی»، با مضمون سوسیال-دموکراتیک، که اندیشه‌ی عدالت اجتماعی را با نیازهای جنبش ملی و مردمی و دنیایی-متمدن هماهنگ سازد، ضروری است. این سازماندهی، که جنبشی و غیر حزبی و با درهای باز خواهد بود، همچنان که در مدل نهضت ملی دیدیم (تجربیهی خلیل ملکی)، چونان پای دومی، جنبش ملی را استواری و پایداری می‌بخشد و دست‌اوردهای جنبش را تضمین می‌کند. مطابق برداشت خلیل ملکی، سوسیال-دموکراسی هم جزء درونی جنبش ملی است، و هم پای دوم جنبش ملی.

منزل اول این راه، روشنگری و ترویج «تفاهم ارتباطی» یعنی تفاهم نامحدود است. با بوجود آوردن یک رسانه‌ی «تفاهم اجتماعی» می‌توان این روند را آغاز کرد

کشتی نشستگانیم ای باد شرطه برخیز!

علیرضا نوری زاده

در تهران، ستاد کودتا می‌تازد و می‌بندد و می‌کشد و محاکمه می‌کند. انسانهایی مسخ شده را به نمایش می‌گذارند که همگی مثل سید ابطحی زرنگ نیستند که در میان اعتراضات تنظیم شده توسط حسین باجو و جواد آزاده ناگهان سخن از 19 میلیون رأی موسوی به زبان آورند و بعد با نیم خنده‌ای که گویاتر از هر سخنی است بگویند نه، منظورم 13 میلیون بود! و یا در جایی اشاره کند ببخشید، یادداشت‌هایم را نیاورده‌ام. یعنی اینکه آنچه می‌گویم برایم نوشته‌اند و من فقط طوطی سخن‌گویم. بله، همه طنز ابطحی را که حتی بعد از شش هفته تحمل بدترین شکنجه‌های روحی و جسمی، همچنان جذاب است ندارند، گاه عطرینافروار چنان ویرانند که کلامشان به گریه آمیخته و لرزش دل و دست از بندبندش پیداست، و یا چون خانم نازک افشار بانوی با فرهنگ و هنردوست که دیرسالی است بخش فرهنگی سفارت فرانسه را اداره می‌کند و بسیاری از اهالی هنر و فرهنگ و اندیشه با او آشنا هستند، همه دردهای جهان را در نگاهی پرملامت خلاصه کند و رو به جلادان ذوب شده در ولایت سیدعلی بگویند چرا من؟

قرار بود نازک بامدادان برای دیدن پسرش عازم پاریس شود، اما سه چهار تن از الواط ولایت به خانه‌اش ریختند و برای دومین بار او را بازداشت کردند. روز بعد نازک که به موسیقی کلاسیک دلپسته بود، فرهنگ را در مفهوم عام و خاصش می‌شناخت و طی سالها نقش ویژه‌ای در شناساندن فرهنگ و ادب ایران به فرانسوی‌ها داشت، با چادری که بر سرش زار می‌زد و چشمانی سرشار از نگرانی و عتاب در دادگاهی حاضر شده بود که بوی عرق تن و گرما و دردهای بی‌صدا در نگاه یکایک متهمان و شرم و ترس در نگاه بسیاری از مأموران رژیم و البته سایه مزدوری و جلادی در نگاه قاضی و دادستان، فضای آن را غیرقابل تحمل می‌کرد. لایب نازک فکر می‌کرد الان می‌بایست در کنار پسرش در یک قهوه‌خانه پاریس در گذر آدمهای آزاد و خوشبخت نشسته بود و برای او تعریف می‌کرد که شاهد چه موج دلپذیر و زیبایی بوده که در آن فرهنگ ایرانی به شوکت‌افزاین شکل تجلی یافته بود. سه میلیون آدم در خیابان بودند و حتی یک شیشه نشکستند. آتی که می‌شکست همان بود که می‌کشت، همان که گلوله را در قلب عاشق ندا خالی کرد.

به صحنه دادگاه می‌نگرم و بر می‌گردم به آن سالی که سید علی آقا بی‌عمامه و عبا با آن عینک سیاه که به صورت نحیفش زار می‌زد در برابر قاضی ایستاده بود. اتهامش اهانت به مقدسات، قانون اساسی، ارتباط با ارتجاع سرخ و سیاه و سخنرانی بی‌مجاز و... بود. نه قضایی به او توهمین می‌کرد و نه دادستان مدعی می‌شد که سید با بیگانه در ارتباط بوده است. در کنار سید علی آقا، هاشمی‌نژاد رفیق گرمابه و گلستانش نیز محاکمه می‌شد. جرم او سنگین‌تر بود چون به پخش اعلامیه‌های سید روح‌الله خمینی تبعیدی نجف متهم شده بود. (و این هاشمی‌نژاد که در اوائل انقلاب ترور شد دانی محمدعلی ابطحی بود که در آن روزها به عنوان یک دانش‌آموز علاقمند به دکتر شریعتی و خامنه‌ای همواره در کنار دانی‌اش بود و خوابش را نمی‌دید روزی به دستور خامنه‌ای به جرم مشارکت در توطئه انقلاب مخملی و ایجاد آشوب محاکمه شود.) دادگاه هر دو متهم را مجرم شناخت اما با اشاره به ندامت آنها به جای زندان برایشان حکم تبعید را نوشت. آقای خامنه‌ای به ایرانشهر فرستاده شد که حکایتش را یک بار نوشته‌ام. مولوی‌های سنی آنقدر به او محبت کردند که غم غربت از یادش رفت، حتی وقتی فهمیدند او گرفتار دلبستگی به شیوه گل کوکنار است، نیاز او را تأمین می‌کردند. شگفتا که در عصر ولایت‌مداری حضرتش بسیاری از آن مولوی‌ها گرفتار زندان و تبعید و بعضاً طناب دار شدند. به دادگاه می‌نگرم، یکی از نمادهای شرافت آل قلم احمد زیدآبادی را می‌بینم. خسته و پر درد، اما مثل شیر استوار. به یاد می‌آید وقتی ممنوع از گفتن شد کوشید در حصار کوچکی که هنوز برایش مانده بود با قلم حرف‌هایش را عنوان کند آن هم با رعایت خطوط قرمز تا مبادا این حصار را نیز از او بگیرند. اما سطر سطرش، حکایتی کلان در زیر و بالا داشت. در جریان انتخابات ادوار تحکیم وقتی او را به دبیرکلی انتخاب کردند بسیار شاد شدم. می‌دانستم که حضور او ادوار را به گونه‌ای چشمگیر از ته مانده‌های بستر «ایدئولوژیک» به دریای بی‌غش بی‌تعلقی به ایدئولوژی و لبریز از عشق به آزادی و مردمسالاری، راهبر خواهد شد.

حالا هم او در بند است و هم رفیقش عبدالله، مؤمنی را می‌گویم، همان که از 18 تیر به بند بسیار بار به زمینش زدند و پر پروازش را سوزاندند اما هربار پرشورتر از جای



نمی توان به فردای نامعلوم، به فردای پس از انقلاب محول نمود، زیرا غالباً این حواله های بالا بلند که نمونه اش را بسیار دیده ایم، خود در عمل، به تکرار روش های دیکتاتور منشانه می انجامد.

پس از آنهمه تجربه شکست خورده در تاریخ صدساله اخیر، باید دمکراسی را نه تنها در هدف بلکه خصوصاً در روش، از همین امروز تجربه و تکرار و آزمایش کنیم. این نه یک بازی کودکانه است، نه یک تمرین بی فایده، زیرا روش های مبارزاتی امروز ما، ماهیت ما و نظام آینده ما را برملاء می کند.

با اینحال اگر نظام حاکم با سماجت تمام جنبش مردمی را سرکوب کند و راه هرگونه گفتگو و مسالمت جویی را قطع نماید، آیا باز هم عدم خشونت تنها راه مقابله ماست؟ پاسخ آنکه: در شرایط سرکوب شدید نظام حاکم، امکان پدیدار شدن جریان های مقاومت مسلحانه وجود دارد. تاریخچه این جریان ها نشان می دهد که پیدایش آنها اساساً به دلیل فشار سرکوب نظام حاکم است. پس پدیداری آنها محتمل است. و حضور آنها را سرکوب گسترده و دفاع از مبارزات مردم توجیه می کند. ولی می توان حدس زد که وجود چنین جریان هایی دامنه سرکوب را نه کمتر، که احتمالاً بیشتر می کند. چرا؟

زیرا زبان اصلی یک نظام دیکتاتوری خشم است و برگ برنده در دست طرفداران مبارزه مسالمت آمیز آن است که با زبان خشم با نظام سخن نمی گوید. این روش ذخیره های روانی سردمداران و سربازان و مسئولان سرکوب را به تدریج تضعیف می کند. اگر هرچه بیشتر در خیابان ها بوسه و گل به سوی سربازان مسلح پرتاب کنیم، تزلزل آنها بیشتر می شود، زیرا آنها بتدریج در میابند که ما همان برادران و خواهران و همسایگان و هموطنان آنها هستیم.

حال آنکه اگر در مقابل سربازی که اصولاً با اسلحه به خیابان آمده، ما نیز به سلاح گرم به سراغ وی برویم، از وی دعوت کرده ایم تا روحیه نظامی گری وی را که در پایگاه های نظامی فراوان آموخته است تقویت کند. او آموخته است که اسلحه خود را به سرعت به کار ببرد، و ما این روحیه را تقویت می کنیم.

حال آنکه دست بر عکس باید عمل کرد. باید سرباز سرکوبگر را به تعجب واداریم. باید روحیه نظامی گری را در سربازان تضعیف کنیم. اشتباه سترگیست اگر مبارزه مسالمت آمیز را با سازشکاری و ضعف سیاسی یکی بگیریم. مبارزه مسالمت آمیز یک روش سیاسی شناخته شده است. آیا گاندی در هند، و هاول در چکسلواکی سازشکار بودند؟ هرگز. روش آنها با چه گوارا و لنین تفاوت داشت.

خواهند پرسید: آیا در جریان جنبش مشروطیت که اگر حمایت مسلحانه شمال و شمال غربی نبود آن جنبش به پیروزی نمی رسید. آیا مبارزه مسالمت آمیز نمی تواند و نباید یک پشتیبان نظامی در حاشیه شهرها و در مناطق دور دست داشته باشد تا نیروهای سرکوب نظامی رژیم را مشغول به خود نماید تا از این طریق امکانات مبارزه مسلحانه از شهرها بیشتر گردد؟

میگوئیم: چنانچه آمد، روش مسلحانه و قهرآمیز، امکانات گسترش خشونت نظام را بیشتر می کند.

از یک سو، این روش در موقعیت فعلی در ایران هیچ پایگاه مردمی چشم گیری ندارد. از سوی دیگر در جریان انقلاب 1357 گروه های زیرزمینی نتوانستند به واقع مهر پررنگی به دامن انقلاب بزنند. و چه بسا که، متأسفانه، غالب آنها که ره روان اولیه انقلاب بودند در جریان استحکام نظام از میان رفتند.

و باز از سوی دیگر، هنگامی که به مطالعه گفتار چپ مسلحانه در ایران در دهه های 40 و 50 می پردازیم، درمی یابیم که آن گروهها که برای رهایی ملت ایران مبارزه می کردند، متأسفانه خود تا چه میزان درگیر به کارگیری روش های دیکتاتورمنشانه و خشونت آمیز در درون سازمان های سیاسی خودشان بودند. به بکدیگر تهمت می زدند، بکدیگر را نابود می کردند، تا از این طریق اتوریته سازمان را حفظ نمایند. آیا آنها با وجود آنهمه تلاش قهرمانانه و فداکاری های افتخارآمیزشان، به واقع می توانستند ره روان رهایی و آزادی واقعی ملت ما باشند. آیا روابط درونی آنها نموداری از طرز فکر و روش زندگی امروز آینده نبود؟

بنابراین تا آنجا که ممکن است باید گروههای سیاسی و فعالین جنبش حاضر را به مبارزه مسالمت آمیز دعوت کنیم. بگذار تا آنجا که امکان دارد به روش های مسالمت آمیز متوسل شویم تا از طریق تداوم و پیگیری مان قدرت حاکم را تضعیف کرده و پایداری آن را تزلزل نماییم.

بعلاوه همه این موارد، باید بر نکته دیگری نیز انگشت گذاشت: گسترش تکنولوژی خبررسانی جدید ابزار دیگری است که امکانات اتحاد جنبش را بیشتر می کند. تلفن های دستی هریک از شهروندان ما را به یک خبرنگار مبدل کرده است. انقلاب حاضر، کم کم بدل به انقلاب تصویری می شود. تمرکز و حجم اخبار مبادله شده کنترل نظام حاکم را هرچه بیشتر محدود می کند.

تکنولوژی خبررسانی، از مایکروسافت که صورت اولیه نوشتار بود، تا گوگل و یوتوب و فیس بوک و سهولت بکارگیری آنها و کم خرج بودن آنها، پدیده است که کمر هر نظام دیکتاتوری خواهد شکست. بکارگیری این تکنولوژی بهترین، سهل ترین، مؤثرترین و نافذترین نوع مبارزه مسالمت آمیز است.

بر این همه باید مقاومت منفی را افزود. اعتصاب، کم کاری، تحریم، به کارگیری روش های گوناگون که با خلاقیت های جدید مردم همراه است، هر روز بیش از پیش نظام را تضعیف می کند، شکاف را در میان طرفداران آن گسترش می دهد و پایداری ایدئولوژیک آن را که مشروعیت 30 سال آن را تضمین کرده بود متزلزل میکند. این همه روش هایی است که جنبش مردمی ما می بایست به کار گیرد.

شد که هنوز هم خاتمه نیافته است. باری وقتی پس از تحقیق و تفحص معلوم شد خبر از سوی دستگاه احمدی نژاد به بیت آفازده رسیده و این تازه اول کار است و به قول اصغر حجازی مدارک و مستندات دیگری در باب ارتباطات قدیمی تر نزد شیاطین دستگاه تحفه آرادان موجود است، سید مجتبی نچار شد سر به زیر اندازد و فرامین پدر را که «این آقای احمدی نژاد نوکر خوبی است و بهتر از او پیدا نمی کنیم» به گوش جان بشنود.

این را نیز اضافه کنم که آقای خامنه ای مدتهاست حلقه اصحاب خاصه خود را تنگتر و تنگتر کرده است به گونه ای که غیر از سردار وحید (همان که در مراسم تنفیذ بین رهبر و احمدی نژاد ایستاده بود) و اصغر حجازی و البته علی اکبر خان طیب حضور ولایتی که همنشین حضرتش در چرتهای شاهانه است دیگر کسی را به ساختن راه نیست. و همه راهها به دفتر سید مجتبی ختم می شود. محمدی گلپایگانی نیز نه به حرمت ریاست دفتر مقام معظم رهبری، بلکه به عنوان پدر داماد آقا، همچنان لک و لکی در دفتر می کند. آقای حداد نیز میهمان چهارشنبه شهباست.

باری در کنار ستاد کودتا، و کمیته های فرعی، با شروع اعتراض عمومی، ستادی نیز برای کنترل بحران و سرکوبی مردم تشکیل شد که شرح آن از قرار زیر است.

الف: شورای کنترل بحران با عضویت، سردار سرلشکر محمدعلی - عزیزی - جعفری فرمانده کل سپاه، حجت الاسلام حسین تائب فرمانده کل بسیج، سردار سرتیپ مهندس حاج عزت ضرغامی مدیر عامل صدا و سیما، سعید جلیلی دبیر شورای عالی امنیت ملی و نماینده رهبر، سردار سرتیپ اسماعیل احمدی مقدم فرمانده کل نیروهای انتظامی، سردار رادان جانشین فرمانده کل و فرمانده نیروی انتظامی تهران بزرگ.

ب: تیمهای بازجویی و تحقیق
تیم یک: به ریاست تائب با عضویت سردار محقق (که در عین حال مسؤلیت سرکوب خیابانی و سرپرستی لباس شخصی ها را عهده دار بود)

تیم دوم: به ریاست سردار سرتیپ نقدی که مسؤلیت بازجویی از 28 تن از شخصیت های سرشناس ستادهای انتخاباتی موسوی و کروبی از جمله ابطی، تاج زاده، امین زاده، حجازیان، رمضان زاده و... را عهده دار بود. سه بازجوی جلال در این تیم بازجویی ها را انجام می دادند. جواد از اده بازجوی معروفی که بازجویی از خانم فهیمه در نوگرانی همسر سعید امامی و موسوی نژاد و قیّه و اکبر خوشکوشک را در جریان قتل های زنجیره ای عهده دار بود. همانکه زن مؤمنه و پاکدامنی چون همسر سعید امامی را وادار کرد به فساد اخلاقی و ارتباط با اسرائیل و آمریکا اعتراف کند. و این زن سالها نیمه خانم خجسته همسر رهبر بود.

جواد علوی معروف به جواد لولو و شکرکی بازجوی شماری از دانشجویان و رهبران تحکیم وحدت، نو بازجوی دیگر این تیم بودند. (در زمان جنگ گردانی در جبهه سومار و سپس دهران و دست آخر هویزه خدمت می کرد که نامش گردان حبیب بود. فرمانده این گردان محقق و معاون فرمانده حسین تائب بودند. مجتبی خامنه ای نیز به عنوان سرباز در این گردان خدمت می کرد. رشته الفت این سه از همین زمان بسته شد و در جریان حوادث اخیر نیز حضور محقق در رأس آدمکشان بسیجی و پیراهن شخصی ها و حسین تائب در رأس ستاد عملیات و نیز ریاست تیم یک بازجویی، گویای استمرار پیوند دیرین این دو با سید مجتبی بود.)

در مرحله اعتراف گیری ها و تنظیم اعتراف نامه ها، سعید مرتضوی، حسین شریعتمداری، حجت الاسلام احمد سالک نماینده رهبر و رئیس عقیدتی - سیاسی سپاه قدس نقش ویژه ای ایفا کرده که همچنان این نقش ادامه دارد. حکایت پس پرده ستادها و کمیته های فرعی و کمیته مقابله با بحران و... را در هفته های بعد باز خواهم گفت.

ضرورت مبارزه مسالمت آمیز

عطا هودشتیان

مبارزات گسترده خرداد و تیرماه امسال و سماجت و پافشاری نظام حاکم بر موازین خود و عدم تمایل به گفتگو با ابوزسیون، شرایط پیشروی مبارزه مسالمت آمیز را بسیار پیچیده کرده است. برخی پیشاپیش، ضرورت نوعی مبارزه قهرآمیز را پیش کشیده اند. در حالی که درست برعکس، در همین شرایط سخت است که می بایست با تأکید بیشتر با اشکال جدید و خلاق، تا آنجا که امکان دارد مبارزه مسالمت را پیش برد. چرا؟

چرا مبارزه مسالمت آمیز یک ضرورت است؟

نخست به آن دلیل ساده که مدنیت و شعور سیاسی و قانونی ما را افزایش می دهد. خواهیم گفت در شرایط مبارزه سهمگین علیه یک نظام دیکتاتور، چرا می بایست باز هم به دنبال گسترش شعور سیاسی و قانونی مردم بود؟ پاسخ آن که نمی خواهیم ماحصل مبارزه مردمی در حال حاضر پدیداری یک نظام دیکتاتوری جدید باشد. اما چه رابطه ای میان این دو وجود دارد؟

در غالب امور، روش یک مبارزه سیاسی ماهیت عمل و عمل کننده را بر ملا می کند. آنکس که روش خشونت آور و قهرآمیز را در یک مبارزه ضد دیکتاتوری به کار می گیرد، امکانات برپایی یک نظام واقعی دمکراتیک را محدود کرده است. زیرا جریان مبارزه مردمی آموزشگاهی است که در آن جوانان، زنان و فعالین، خود معنای دمکراسی را درک می کنند و هر روز تمرین می کنند. همین جا، همین الان، در همین کوچه و خیابان و در طی همین مبارزه معین، می بایست تمرین دمکراسی را آغاز کرد. این را



گزارش تصویری از کمک ۱۰۰ میلیون دلاری به حزب الله خوزستان و لار ویران، لبنان آباد

@ A-D

جمهوری اسلامی سا لانه 100 میلیون دلار کمک نقدی به حزب الله لبنان می کند. برخی گزارشها حاکی از روزی ۶ میلیون دلار به کشورهای متحد دارد و جمع کمک سالیانه ۲۰۰ میلیون دلار برآوده می شود.
لبنان با این کمک ها ۳ ماه بعد از حمله اسرائیل باز سازی شده ، ساختمانهای مجلل سربرشیده اند و میادین زیبا شکل گرفته اند. خوزستان بعد از ۲۴ سال و لار پس از ۶ سال هنوز ویرانه اند.
گزارش تصویری فرستاده شده توسط @ A-D به همراه سه گزارش ، نشان می دهد که سرمایه ملی ایران چگونه به تاراج می رود.

لبنان

ایران





جنبش سبز



لبنان

ایران



سوم خرداد ۱۳۸۴ - خرمشهر



FARS

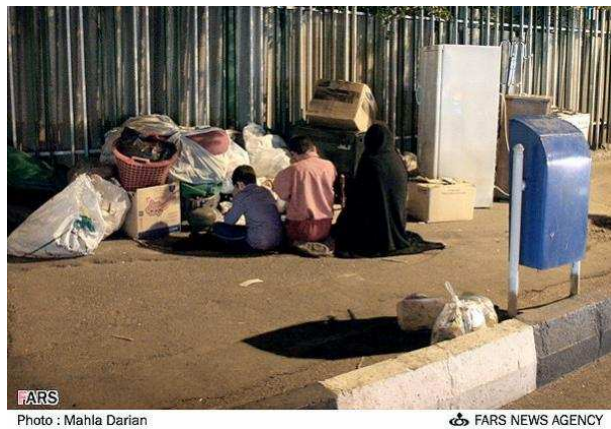
Photo : Hassan Ghaedi

FARS NEWS AGENCY



ardanews

Photo: Hosein Shirali



FARS

Photo : Mahla Darian

FARS NEWS AGENCY

لبنان

ایران



ardanews

Photo: Hosein Shirali



ardanews

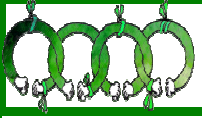
Photo: Hosein Shirali



ardanews

Photo: Hosein Shirali





ایران

اشتباه نکنید این عکسهایی از مجلس جمهوری اسلامی ایران میباشد این آقایان به اصطلاح نمایندگان ملت ایران میباشد و از طرف من و شما برای حل مشکلات کشورتخاب شدند ولی مثل اینکه مشکلات حزب الله لبنان واجب تر هست



Photo : Mahla Darian

FARS NEWS AGENCY



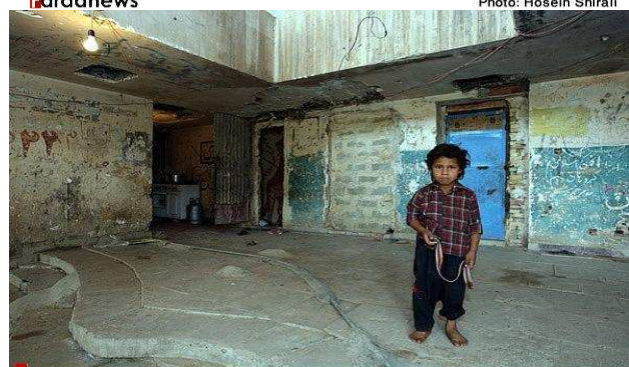
ardanews

Photo: Hosein Shirali



ardanews

Photo: Hosein Shirali



ardanews

Photo: Hosein Shirali



آغاز عقب نشینی دولت کودتا

"حکومت ها در دوران انقلابی زمانی دست به اصلاحات می زند که دیگر اهمیت خود را از دست داده اند." عملکرد دولت کودتا نشان می دهد که در این شرایط است. پس از افشا جنابات و بازداشتگاه های خارج از نظارت قوه قضاییه، گفته می شود صادق لاریجانی، اقدام به برکناری قاضی مرتضوی و دری نجف آبادی، مهره های اصلی کودتاچیان در قوه قضاییه، خواهد کرد. اما خواست حداقلی مردم ایران در حال حاضر معرفی، بازداشت، محاکمه و تنبیه تمامی کودتاچیان و مهره های سرکوب، آزادی فوری تمامی زندانیان سیاسی، توقف فوری دادگاه های فرمایشی، بازداشت کلیه قضات پرونده های امنیتی، بخصوص قاضی حداد و ... می باشد. بهرحال این اقدامات و تهدید بستن نشریه امنیتی کیهان، بیانگر آغاز عقب نشینی حکومت کودتا است. اقدام دیگری که نشان از عقب نشینی حکومت جمهوری اسلامی دارد، آغاز عقب نشینی در مقابل خواست های غرب در مذاکرات هسته ای است. خبرگزاری های خارجی گزارش می دهند که ایران با درخواست بازرسی نیروگاه های هسته ای از طرف آژانس موافقت کرده و حتی اجازه داده تا آنها کنترل و نظارت بیشتری بر تأسیسات هسته ای نطنز اعمال کنند. احمدی نژاد بارها بر روی این خط قرمز تأکید کرده بود. اما اینک که پایه های دولت از تکان های مردمی تضعیف شده و مشروعیت دولت در سطح جهانی با تردید روبرو گشته، حاضر شده است با روی این خط قرمز گذاشته و قبل از مذاکرات و شاید حتی برای آغاز مذاکرات غرب با دولت، چنین امتیازاتی را به ایشان بدهد. مهمتر از اینها گسترش اعتراضات مردمی در تهران در شهرستانهاست:

مراسم چهلم سهراب اعرابی

دیروز صبح پنجشنبه 29 مرداد، ساعت 830 مراسم چهلم شهید راه آزادی سهراب اعرابی در بهشت زهرا در قطعه 257 با حضور بیش از 300 نفر از جمله بستگان، معلمین، برخی از فعالین سیاسی، پدر دکتر زهرا بنی یعقوب و مادران صلح و سایر هموطنان برگزار شد. در این مراسم آقای بنی یعقوب پدر زهرا بنی یعقوب سخنرانی کرد. در این مراسم به گفته شاهدان عینی نوشته هایی از سهراب (انشاء های دوره راهنمایی او) خوانده شد. همچنین مراسم شعرخوانی برگزار شد، دسته گلهایی از طرف خانواده ها و مردم بر مزار وی گذاشته شد. در پایان مراسم سرود سرآمد زمستون خوانده شد. هر لحظه به تعداد مردم اضافه میشد اما بعلت فشارهایی که از طرف مامورین امنیتی حاضر در محل وارد میشد، مراسم در ساعت 0930 پایان یافت. شایان توجه است که امروز که چهلم سهراب میباشد همزمان با سالگرد فوت پدرش نیز بود و این ناراحتی و غم جمعیت و به ویژه مادر سهراب و خانواده را بیشتر کرده بود.

تجمع خانواده های بازداشت شدگان

به گزارش آژانس ایران خبر از ساعت 9 صبح 28 مرداد، بیش از 100 نفر از خانواده هایی که عزیزانشان را در روز های گذشته ناپدید شده دیده اند برای رسیدگی به وضعیت این عزیزان در جلوی دادسرا حضور یافتند، اما هیچ يك از خانواده ها نتوانستند به طبقات امنیت یعنی طبقه سوم و دوم مراجعه کنند و تنها از طریق تلفن پیگیر وضعیت شدند و از آنطرف سیم ها تنها این جواب را گرفتند که بروید تا از طریق تلفن به شما اطلاع دهیم که بیاید. اما خانواده ها که مسائل چند روز اخیر از جمله تجاوز و شکنجه های بیش از حد را شنیده اند به هیچ عنوان با این مسئله مجاب نشده و با صدای بلند با عنوان دروغوها آنها را خطاب میکردند. تعدادی از پیر مرد ها می گفتند وقتی رهبر تون دروغگو هست از شما انتظاری نمی رود. مامورین لباس شخصی بیش از روز های قبل با قیافه های تابلو در بین جمعیت حضور داشتند و از روبه روی دادسرا چند نفر با دوربین و به صورت خیلی عادی از خانواده ها و تحرکاتشان فیلمبرداری می کردند. خانواده ها با فرستادن صلوات و الله اکبر اعتراض قلبی شان را اعلام می کردند، در بین جمعیت چند خانواده کرد حضور داشتند که عزیزانشان برای کارگری به تهران آمده و در تظاهرات ها دستگیر شده اند. یکی از این خانواده ها که پیر مرد و پیر زنی بودند با بغض می گفتند از روز شنبه هیچ خبری از فرزندشان ندارند. آخرین تماس 5 شنبه بوده و قرار بوده که بعد از 3 ماه کارگری 5 شنبه بیست و نهم به منزلش برود. دوستانش می گویند در روز شنبه جلوی روزنامه اعتماد ملی در کریمخان که فاصله زیادی با محل کارش ندارد دستگیر شده و تا روز 28 مرداد هیچ نتیجه ای از پیگیریشان نگرفته اند و حتی نامش در لیست بازداشتی ها وجود ندارد. این پدر و مادر پیر و رنج دیده از نداری و بلا تکلیفی و آوارگی در شهر تهران می گفتند و اینکه به دلیل نداشتن پول در پارک ها شب را به صبح میرسانند. این خانواده دردمند به دلیل تعطیلی دادسرا در 5 شنبه و جمعه تصمیم گرفتند بعد از دادسرا به شهرشان کامیاران برگردند و مجدداً روز شنبه مراجعه کنند.

مرگ بر دیکتاتور پاسخ احمدی نژاد

بنابه گزارشات رسیده از تهران، اعتراضات امشب مردم تهران بصورت گسترده همزمان با آغاز سخنرانی احمدی نژاد آغاز شد از تمامی نقاط شهر تهران صدای الله اکبر و شعار «مرگ بر دیکتاتور» به هوا بر می خواست. مردم تهران حوالی ساعت 21:50 همزمان با پخش سخنرانی احمدی نژاد از تلویزیون دولتی بصورت گسترده بر بام منازل، در کوچه ها و خیابانهای فرعی فریادهای اعتراضات خود را با شعار «مرگ بر دیکتاتور» به او پاسخ دادند و با ادامه سخنرانی دیکتاتور منصوب اعتراضات ادامه یافت. در بعضی از خیابانها جوانان موتور سوار و خودروهای شخصی مردم با بوق زدن متحد با اعتراضات همراهی می کردند. همچنین گزارشاتی از شهرهای مختلف ایران که همزمان با آغاز سخنرانی دیکتاتور منصوب ولی فقیه اعتراضات خود را آغاز کردند. شهرهایی مانند اصفهان، شیراز، اهواز، آبادان، مکرمانشاه، قزوین و شهرهای دیگر گزارش شده است. نیروهای سرکوبگرونی فقیه، بسیج و سپاه پاسداران و لباس شخصیها سوار بر موتور بصورت گله ای در میداين و خیابانهای اصلی گشت می زدند مردم با مشاهده آنها بر شدت اعتراضات خود می افزودند و آنها را هو می کردند.

شاهرود

بنا بر خبردریافتی، خیابان رجایی شاهرود در پی حرکت اعتراضی حدود 60 نفر از کارکنان شرکت صنایع چوبی پاییزان و خوابیدن آنها در این اقدام اعتراضی برای دقایقی مسدود شد. این کارکنان در اعتراض به دریافت نکردن سود و اصل پول خود و کارکنان و کارگران در اعتراض به عدم دریافت حقوق و مزایای خود تجمع کرده بودند. گفته میشود که مدیران این شرکت بعد از دریافت چند میلیارد تومان از مردم از طریق قرارداد سلف و پرداخت ماهانه 20 تا 25 درصد سود، اکنون به بهانه ورشکستگی اصل پول مردم و حقوق کارکنان و کارگران خود را نمیدهند. در خلال این تجمع که حدود 5 ساعت به طول انجامید تجمع کنندگان شعار الله اکبر سر می دادند. به گفته برخی از تجمع کنندگان به دلیل تباتی مدیر عامل این شرکت (معصومی) با دادستانی و نیروی انتظامی، این نهادها از پیگیری این خسارت خودداری کرده و جوابگویی مردم و معترضین نیستند. سرانجام این تجمع با دخالت ماموران انتظامی و دستگیری سه تن از تجمع کنندگان در ساعت 15 پایان یافت. بر اساس آخرین خبرهای دریافتی معترضان امروز 29 مرداد نیز مجدداً مقابل دفتر این شرکت واقع در خیابان رجایی شاهرود تجمع کردند.

ساوه

بنا بر خبر دریافتی تعدادی از مردم روستاهای کوهپایه شهرستان ساوه صبح روز چهارشنبه در مقابل فرمانداری ساوه تجمع کردند. بنا بر همین خبر جمعیتی از روستائیان بیلاق دینرآباد و چرمک که مجموعاً 200 خانوار دارند در اعتراض به پرکردن چاههای آب آشامیدنی منازلشان، در مقابل فرمانداری ساوه تجمع کرده و خواستار رسیدگی مربوط به آن شدند.



به گفته مردم معترض، مالکان قنات تیرآباد که در فاصله 4 کیلومتر از چاههای آب شرب روستاهای کوهپایه ساوه قرار دارد شکایتی مبنی بر واقع بودن این چاهها در حریم چاههای قنات تیرآباد به دادستان ارائه کرده اند و دادستان نیز دستور پرکردن چاهها را داده است.

لازم به ذکر است که روز سه شنبه 27 مرداد با حکم قضایی دادستانی حدود 30 چاه آب شرب منازل این روستائیان را بولدوزر پر کرده اند.

جنگ و گریز، تاکتیک ونکی ها در مقابله با نیروهای سرکوبگر

روز چهارشنبه 28 مرداد از ساعت 1600 از پارک وی تا میدان ولیعصر نیروی انتظامی چیده بودند. یک طرفه کردن خیابان ولیعصر باعث ازدیاد ترافیک شده و مردمی که برای اعتراض در خیابانها بودند با مشکل روبرو شده بودند. جمعیت معترض اکثراً در اطراف میدان ونک تجمع کرده بودند و به صورت بزن دررو شعار مرگ بر دیکتاتور می دادند. موتور سوارها به مردم حمله می کردند. آنها برای سرکوب زنان یک سری ون که روی آن نوشته شده بود «امنیت اخلاقی» به منطقه آورده بودند. چیزی که چشمگیر بود شجاعت تظاهرکنندگان و تاکتیک هایی بود که به کار میبردند.

سندج

روز چهارشنبه 28 مرداد مردم سندج و بیجار هم مانند دیگر شهرهای کردستان مغازه های خود را بستند. و وارد اعتصاب شدند. حدود 1000 نفر از مردم در سندج در میدان اقبال دست به راهپیمایی زدند به یاد شهدای قتل عام روی دیوار ها شعارنویسی کردند.

خرم آباد

روز چهارشنبه 28 مرداد ساعت 2000 مردم خرم آباد در میدان آزادی تجمع اعتراضی برپا کردند. نیروهای مزدورحکومتی خیابان های به سمت شریعتی را بسته و فضای امنیتی شدیدی ایجاد کرده بودند.

پلیس و گارد و نیروهای ضد شورش رادر خیابانها آورده بودند و به مردم معترض اجازه رفتن به سمت میدان آزادی را نمی دادند.

برگزاری مراسم چهلم جانبخته راه آزادی سهراب اعرابی دربهشت زهرا

دیروز صبح پنجشنبه 29 مرداد، ساعت 830 مراسم چهلم شهیدراه آزادی سهراب اعرابی دربهشت زهرا در قطعه 257 با حضور بیش از 300 نفر از جمله بستگان، معلمین، برخی از فعالین سیاسی، پدر دکتر زهرا بنی یعقوب و مادران صلح و سایر هموطنان برگزار شد. در این مراسم آقای بنی یعقوب پدر زهرا بنی یعقوب سخنرانی کرد.

در این مراسم به گفته شاهدان عینی نوشته هایی از سهراب (انشاءهای دوره راهنمایی او) خوانده شد. همچنین مراسم شعرخوانی برگزار شد، دسته گلهایی از طرف خانواده ها و مردم بر مزار وی گذاشته شد. در پایان مراسم سرود سرآمد زمستون خوانده شد.

هر لحظه به تعداد مردم اضافه میشد اما بعلت فشارهایی که از طرف مامورین امنیتی حاضر در محل وارد میشد، مراسم در ساعت 0930 پایان یافت.

شایان توجه است که امروز که چهلم سهراب میباشد همزمان با سالگرد فوت پدرش نیز بود و این ناراحتی و غم جمعیت و به ویژه مادر سهراب و خانواده را بیشتر کرده بود.

گزارشی از تجمع خانواده های بازداشت شدگان در مقابل داسرای انقلاب

به گزارش آژانس ایران خبر از ساعت 9 صبح 28 مرداد، بیش از 100 نفر از خانواده هایی که عزیزانشان را در روز های گذشته ناپدید شده دیده اند برای رسیدگی به وضعیت این عزیزان در جلوی داسرا حضور یافتند اما هیچ یک از خانواده ها نتوانستند به طبقات امنیت یعنی طبقه سوم و دوم مراجعه کنند و تنها از طریق تلفن پیگیر وضعیت شدند و از آنطرف سیم ها تنها این جواب را گرفتند که بروید تا از طریق تلفن به شما اطلاع دهیم که بیابید.

اما خانواده ها که مسائل چند روز اخیر از جمله تجاوز و شکنجه های بیش از حد را شنیده اند به هیچ عنوان با این مسئله مجاب نشده و با صدای بلند با عنوان دروغگوها آنها را خطاب میکردند.

تعدادی از پیرمرد ها می گفتند وقتی رهبرتون دروغگو هست از شما انتظاری نمی رود.

مامورین لباس شخصی بیش از روز های قبل با قیافه های تابلو در بین جمعیت حضور داشتند و از روبه روی داسرا چند نفر با دوربین و به صورت خیلی عادی از خانواده ها و تحرکاتشان فیلمبرداری می کردند.

خانواده ها با فرستادن صلوات و الله اکبر اعتراض قلبی شان را اعلام می کردند، در بین جمعیت چند خانواده کرد حضور داشتند که عزیزانشان برای کارگری به تهران آمده و در تظاهرات ها دستگیر شده اند.

یکی از این خانواده ها که پیرمرد و پیرزنی بودند با بغض می گفتند از روز شنبه هیچ خبری از فرزندشان ندارند، آخرین تماسش 5 شنبه بوده و قرار بوده که بعد از 3 ماه کارگری 5 شنبه بیست و نهم به منزلش برود.

دوستانش می گویند در روز شنبه جلوی روزنامه اعتماد ملی در کریمخان که فاصله زیادی با محل کارش ندارد دستگیر شده و تا روز 28 مرداد هیچ نتیجه ای از پیگیریشان نگرفته اند و حتی نامش در لیست بازداشتی ها وجود ندارد. این پدر و مادر پیر و رنج دیده از ناداری و بلا تکلیفی و آوارگی در شهر تهران می گفتند و اینکه به دلیل نداشتن پول در پارک ها شب را به صبح میسرسانند.

این خانواده دردمند به دلیل تعطیلی داسرا در 5 شنبه و جمعه تصمیم گرفتند بعد از داسرا به شهرشان کامیاران برگردند و مجدداً روز شنبه مراجعه کنند.

سخنرانی احمدی نژاد با شعار مرگ بر دیکتاتور پاسخ داده شد

بنابیه گزارشات رسیده از تهران، اعتراضات امشب مردم تهران بصورت گسترده همزمان با آغاز سخنرانی احمدی نژاد آغاز شد از تمامی نقاط شهر تهران صدای الله اکبر و شعار «مرگ بر دیکتاتور» به هوا بر می خواست.

مردم تهران حوالی ساعت 21:50 همزمان با پخش سخنرانی احمدی نژاد از تلویزیون دولتی بصورت گسترده بر بام منازل، در کوچه ها و خیابانهای فرعی فریادهای اعتراضات خود را با شعار «مرگ بر دیکتاتور» به او پاسخ دادند و با ادامه یافتن سخنرانی دیکتاتور منصوب اعتراضات ادامه یافت. در بعضی از خیابانها جوانان موتور سوار و خودروهای شخصی مردم با بوق زدن متمد با اعتراضات همراهی می کردند.

همچنین گزارشاتی از شهرهای مختلف ایران که همزمان با آغاز سخنرانی دیکتاتور منصوب ولی فقیه اعتراضات خود را آغاز کردند. شهرهایی مانند اصفهان، شیراز، اهواز، آبادان، کرمانشاه، قزوین و شهرهای دیگر گزارش شده است.

نیروهای سرکوبگرولی فقیه، بسیج و سپاه پاسداران و لباس شخصیه سوار بر موتور بصورت گله ای در میداين و خیابانها اصلی گشت می زدند مردم با مشاهده آنها بر شدت اعتراضات خود می افزودند و آنها را هو می کردند.



حسن طائب و ترانه موسوی

دستور کشتن وسوزاندن بعد از تجاوز



سرکوب تظاهرات مسجد قبا توسط قرارگاه ثارالله که زیر نظر طائب می باشد صورت گرفت. دستگیرشدگان آتروز با ون های سیاه رنگی از صحنه منتقل شدند که این ون های سیاه انحصاراً متعلق به قرارگاه ثارالله می باشد. بازداشتی ها از محل دستگیری به مرکز قرارگاه ثارالله در خیابان سنول انتقال داده شدند. در این مرکز یکی از وحشتناک ترین زندانهای حکومت وجود دارد که به زندان ابو غریب معروف است.

طائب شخصاً بازجویی برخی از این افراد را بر عهده داشته و بقول خودشان دنبال لیدرهای تظاهرات می گشته اند تا از طریق آنها شبکه سازماندهی کننده پشت تظاهرات را کشف کنند. در بین بازداشتی ها ترانه موسوی بدلیل تشابه اسمی با میرحسین موسوی مورد توجه طائب قرار گرفته و از نیروهایش می خواهد که وی را برای بازجویی به اطاق شکنجه ببرند. محوطه بازداشتگاه از اطاقهای شکنجه و بازجویی جدا است و زندانی ها در درب ورودی ساختمان بازجویی به بازجویان تحویل داده می شوند و بجز بازجویان هیچ یک از زندانبانان و پرسنل بازداشتگاه اجازه ورود به این ساختمان را نداشته و اساساً نمی دانند که در آنجا چه می گذرد و برای شکنجه از چه تجهیزاتی استفاده می شود. ترانه موسوی توسط افرادی که در این مجموعه کار می کنند برای آخرین بار به هنگام تحویل به ساختمان بازجویی دیده شده است و بر خلاف سایر زندانبانان که بعد از شکنجه و بازجویی دوباره به بازداشتگاه عودت داده می شوند، هرگز به بازداشتگاه بازگردانده نشد. روز بعد نام وی بدستور طائب از لیست بازداشتی ها حذف می گردد، در صورتیکه اینکار خلاف بوده و ضرورتی نداشته است، افراد عادی و ارگانها و نهادهای حکومت دسترسی به این لیست ندارند و فقط اطلاعات رهبری است که می تواند بنا به ضرورت لیست زندانبانان ابو غریب را مطالبه کند. طائب رد پای خودش را پاک می کرد.

دو چیز مسلم است، طائب دستور داده که ترانه موسوی را برای بازجویی نزدش ببرند و دیگر اینکه ترانه موسوی بعد از آن نابدید شده است. حتی اولین خبرها از این موضوع نیز بطور غیرمستقیم توسط پرسنل همین بازداشتگاه به بیرون درز داده شد، آنها اطمینان یافته بودند که دلیل برنگشتن ترانه به بازداشتگاه، سوء استفاده جنسی طائب از این دختر مظلوم است.

بعد از ۸ سال نامه افشاگرانه کربوبی به هاشمی و ارجاع این نامه توسط هاشمی به شاهرودی رئیس وقت قوه قضائیه، طائب در جریان این پیگیری قرار گرفته و بشدت وحشت کرده و در صدد چاره جویی بر می آید و به این ترتیب با یاری گرفتن از خانواده باجناقش بعنوان بازیکر، تلاش می نماید در جمعی خصوصی و خانوادگی صورت مسئله ای بنام ترانه موسوی را پاک کند. فیلمی که از تلویزیون پخش شد بسیار احمقانه تدوین شده بود. در ابتدا فردی که در واقع از پرسنل نیروی انتظامی است ولی بعنوان کارشناس ثبت احوال معرفی می شود بطور قاطع می گوید که فقط ۳ ترانه موسوی وجود دارد، بجز یکی که ۲ ساله است دو نفر دیگر یکی در فرانسه متولد و همانجا زندگی می کند و ترانه موسوی سوم نیز از کشور خارج و دیگر بازنگشته است. بلافاصله گزارشگر برنامه را با مصاحبه با مادر ترانه موسوی ادامه می دهد و وی می گوید که دخترش در کانادا زندگی می کند و آخرین بار نیز سال گذشته به ایران سفر داشته است. در اثر نادانی خودشان بقدری بینندگان را کم شعور فرض کرده اند که فکر نکرده اند اظهارات قاطع کارشناس ثبت احوال با گفته های مادر ترانه در تضاد کامل است. دختر وی نه دو ساله است و نه در فرانسه زندگی می کند و نه اینکه از کشور خارج و دیگر بازنگشته است، دختر وی هیچکدام از این فقط ۳ ترانه نیست، دختر او در کانادا زندگی می کند و مرتباً به ایران رفت و آمد می نماید، یعنی یک ترانه جدید و چهارم!

طائب همچنین تنها کسی از مسئولین نظام بود که موضع گیری بسیار احمقانه ای در برابر نامه کربوبی از خود نشان داد، در حالیکه همه دیگر افراد، موضوع تجاوز را از پایه و اساس تکذیب و دامن حکومت را از چنین اتهاماتی میرا می دانستند، طائب مطرح کرد که برای اثبات تجاوز در زندان، مدعی باید ۴ شاهد عادل معرفی کند وگرنه بجرم اتهام زنی ۸۰ ضربه شلاق خواهد خورد. تقریباً بچه های کلاس اول دبستان هم اگر بخوانند نقاشی یک زندانی را بکشند او را با چشم بند و دست بند می کشند، زندانی که با چشمان و دستان بسته در چنگ بازجویان بیرحم گرفتار گردیده و برای در هم شکستن شخصیتش از سوی آنان مورد تجاوز قرار گرفته از کجا باید ۴ شاهد عادل برای اثبات جنایتی که بر علیه اش صورت گرفته بیابورد؟ او حتی نمی داند کجا و توسط چه کسی مورد تجاوز قرار گرفته است، ولی نظام بدون نیاز به شاهد دقیقاً می داند در مورد کدام زندانی چنین حکمی را داده است.

طائب با تکیه بر تجربیاتش در وزارت اطلاعات بهترین راه رفع اتهام از خود را منحرف کردن موضوع از طریق یک سناریوی جایگزین دید. وی که با نام میثم سالها مسئول بخش ضد جاسوسی وزارت اطلاعات بوده بخوبی با این روش آشنا است. در زمان تصدی وی بارها از سناریوهای جعلی برای هدایت افکار عمومی استفاده شده بود. معروفترین آنها در مورد انفجار حرم امام رضا بود که توسط وزارت اطلاعات طراحی و اجرا و منجر به کشته شدن ۲۶ نفر و مجروح شدن بیش از ۳۷۰ نفر شد. این انفجار با هدف ایجاد تنفر عمومی از مجاهدین خلق و فشار بر کشورهای غربی برای قطع حمایت و اخراج آنها بود. شاید اگر موضوع قتلهای زنجیره ای و رسیدگی به پرونده آن پیش نمی آمد هرگز این حقیقت برملا نمی شد. وزارت اطلاعات برای اجرای این سناریو از یک زندانی بنام مهدی نحوی استفاده کرد. وی تحت فشار و شکنجه برای اعتراف به انفجار حرم امام رضا قرار گرفت. مهدی نحوی را به صورت فردی مجروح در اثر اصابت گلوله گرم کردند و سپس در بیمارستان مصاحبه های تصویری با وی انجام دادند و وی، که گویا در آستانه مرگ بود، بمبگذاری در حرم را متقبل شد. سپس، نحوی را با اتومبیل به تهران پارس بردند و او را آزاد کردند. کمی پس از آزاد شدنش، او را به محاصره گرفتند و به گلوله بستند. نحوی کشته شد. همان شب خبر درگیری مسلحانه در تهران پارس و مجروح شدن و اندکی بعد مرگ عامل بمبگذاری در حرم رضوی (ع)، به همراه مصاحبه نحوی، از تلویزیون پخش شد. مهدی نحوی با اتومبیل افراد سعید امامی به تهرانپارس در یکی از شلوغ ترین نقاط که ایستگاه مسافران نیز هست، آورده می شود تا عده زیادی از مردم تهران شاهد باشند. به او یک قبضه کلت کمری خالی از فشنگ داده و چنین فریب داده می شود که می خوانند او را فراری دهند. مهدی نحوی، جوان بی تجربه ای که گمان می کند فرشته نجات به سراغ او آمده است با خیالی خام از اتومبیل بیرون فرستاده می شود. او چونان محکومی گریزپا به سوی سرنوشتی نامعلوم، به امید راهی و بی خبر از سناریوی طراحی شده، شتابان می دود. چند لحظه بعد ماموران از اتومبیل بیرون آمده و فرمان ایست می دهند. نحوی همچنان شتابان می دود، اما گلوله ها امان نمی دهند و او نقش بر زمین می شود و در حالیکه عده زیادی از مردم شاهد بودند که او در حال فرار و ماموران در حال تعقیب بودند و به او ایست دادند اما فرد فراری که اسلحه ای هم نزد خود داشت تسلیم نشد و هدف قرار گرفت. شب همان روز در اخبار سراسری صدا و سیما گفته شد که عده زیادی از مردم شاهد این درگیری بوده اند. ماجرا به اندازه های طبیعی بود که هیچکس به ساختگی بودن سناریوی نحوی تردید نمی کند. مصاحبه تلویزیونی قبل از کشتن مهدی نحوی انجام شده بود ولی بعد از کشته شدن وی پخش گردید و گفته شد که لحظاتی پس از مصاحبه و اعتراف به اینکه بدستور مجاهدین خلق حرم را بمب گذاری کرده در اثر جراحات وارده مرده است.

مورد بعدی قتل ۳ کشیش ارمنی بود (کشیش هانیک هوسپیان مهر، کشیش مهدی دبباج و اسقف میکائیلیان) که بنا به ابتکار شخص طائب انجام و متعاقباً باز هم یک سناریوی تلویزیونی ساختگی. برای اجرای این نمایش از ۳ دختر بنامهای فرحناز انامی، بتول وافری و مریم شهبازپور برای محاکمه استفاده شد. رهبرپور (رئیس دادگاههای انقلاب تهران) قاضی پرونده قتل کشیشهای مسیحی بود. رهبرپور پس از اجرای محاکمه ساختگی و شوی تلویزیونی، در زمان اعلام حکم آنها گفت: براساس قوانین اسلام حکم اعدام می توانست در مورد این ۳ منافق اجرا شود اما بلحاظ ارزشی که اسلام برای زن قائل است با تخفیف اعدام، مورد تبعید و زندان در خصوص این منافقین صادر شد.



همچنین در مورد قتل نویسنده نامدار سعیدی سیرجانی موضع رسمی نظام این بود که وی به مرگ طبیعی درگذشته است تا آنکه سعید امامی در جریان بازجویی هایش گفت: «سیرجانی در اواخر کار و اواخر بریده و بیمار شده بود. شاید هم تیم فنی در تعزیر وی بسیار زیاده روی نموده بود. حال سیرجانی خوب نبود و ضبط ویدئویی نیز دیگر موثر نبود. یک ماه دیگر وی را در خانه نگهداری کردیم تا که قرار بر حذف وی گرفته شد. آقای محسنی خود از آیت الله خوشوقت حکم حذف سیرجانی را گرفت که همان شب پس از آن که به اطلاع رسید با اکبر خوش گوش و بدالله رفتم به خانه ی امن. پرسنل عملیات را فرستادیم. آن ها که از خانه رفتند، بدالله قرص آرام بخشی به وی داد و بعد با آمبول هوا کارش را تمام کرد.»

وکلای مقتولین قتل‌های زنجیره ای با چشمانی از حذقه درآمده این واقعات را در پرونده هایی که اشتباه و در اثر سهل انگاری بجای پرونده های آماده شده در اختیارشان قرار گرفته بود خواندند. فقط اینها نبود، اعتراضات دقیقی در مورد نحوه ترور سرلشکر صیاد شیرازی و نسبت دادن آنها به مجاهدین خلق و همچنین تعویض یکی از قرضهای مورد مصرف احمد خمینی با قرصی مرگ آور که سبب سکنه مغزی می شد بقصد از بین بردن او که منجر به کشته شدن احمد خمینی شد و دهها ترور دیگر مخالفین و روشنفکران و مبارزین سیاسی در داخل و خارج از کشور در معرض دید این وکلا قرار گرفت. حکومت بمحض اطلاع، وکلا را زندانی نمود و در مرحله بعد حتی وکلای همین وکیلان را هم دستگیر و زندانی کرد تا از لو رفتن این اطلاعات جلوگیری کند.

البته با لو رفتن این اطلاعات و تقاضای جمعی از مسئولین کشور برای ملاقات با سعید امامی و شنیدن جزئیات بیشتر این مطالب از زبان وی، ناگهان سعید امامی خودکشی شد و برای همیشه خاموش گردید.

موارد متعدد سناریوهای ساختگی تلویزیونی و آخرین آنها که ناشیانه به کارگردانی طائب در مورد ترانه موسوی ساخته و پخش گردید فقط این واقعات را اثبات می کند که حکومت کوچکترین ارزشی برای افکار عمومی و مردم قائل نیست و خود را در مقامی می بیند که با تغییر دادن واقعات و جایگزین نمودن یک مشت جعلیات بجای حقایق، افکار عمومی را هدایت نماید. هدایت افکار عمومی ریشه اصلی اقدام حکومت در انتخابات 84 و بیرون آوردن احمدی نژاد از صندوق رای و نهایتاً کودتایی تمام عیار در انتخابات 88 است. مردمی

که از دید حکومت اینقدر کم مقدارند که باید افکار آنها را بدلخواه و با دروغ و جعلیات هدایت نمود، مردمی هستند که هنوز به بلوغ عقلی نرسیده اند و لذا نمی توانند واقعات را درک کرده و تصمیم درست بگیرند و رای صحیح بدهند. این مردم نابالغ تحت تاثیر تبلیغات دشمنان قادر به درک این واقعت نیستند که ریاست جمهوری کدام فرد بصلاحت مملکت خواهد بود. میلیاردها خرج پروژه های موشکی و هسته ای شده و درست در آستانه به نتیجه رسیدن آنها این مردم نابالغ می خواهند با انتخاب میرحسین همه این پروژه ها را در دست انداز انداخته و سبب شادی دشمنان شوند. میلیاردها هم بین متصدیان این پروژه ها تقسیم شده تا بکار خود دلگرم و به حکومت وفادار بمانند و نااعاغل غریبه ای بنام میرحسین می خواهد بیاید و با لجاجت و یکدنگی که بر سر اصول خود دارد همه چیز را زیر سؤال برده و از ادامه آن جلوگیری کند. از دید حکومت ریاست جمهوری میرحسین بمعنای این است که دشمن از پشت مرزها بر روی صندلی ریاست جمهوری منتقل شده و حکومت بجای اینکه بر روی پیشبرد پروژه های خود تمرکز کند مجبور شود با رئیس جمهور و وزرای وی بجنگد. از دید حکومت این یک جهاد مقدس است که نباید در آن شکست خورد و لذا اگر عین 40 میلیون نفر هم به موسوی رای می دادند باز هم احمدی نژاد با 24 میلیون رای که قبل از انتخابات تصمیم گیری و اعلام شده بود بعنوان رئیس جمهور اعلام می شد. بقول استالین مهم نیست که تو به چه کسی رای می دهی، مهم این است که چه کسی رای تو را می شمارد.

آنچنان حجم پولی در دستان گردانندگان حکومت در گردش است و آنچنان سودهای بی حساب و کتابی از این حکومت خصوصی می برند که حتی تصور از دست دادن آنها نیز نمی توانند بکنند. توفیق یک میلیارد و ششصد میلیون پوند در انگلیس که در حساب شخصی مجتبی خامنه ای بود و اخیراً کشف شش میلیارد یورو در حسابهای مخفی بنام چند تن از سران رژیم در بانک BHF فرانکفورت توسط دولت آلمان فقط جزئی از این ثروت بادآورده و نامشروع سران حکومت است. توقع دارید همه اینها را به احترام رای مردمی که از دید آنها توان تشخیص صلاح خود را ندارند از دست بدهند؟

هم کربوی و هم مردم می دانند که تجاوز و آزار جنسی در زندانهای حکومت امروز شروع نشده است و این جنایت سالها است که وجود دارد ولی تاکید بر روی آن در شرایط حاضر بسیار مهم است زیرا با افشای این واقعت تلخ برای مردم، سلسله اعصاب حکومت نشانه گرفته شده است.

خامنه ای و اطفاقتش می دانند که میلیونها ایرانی که روز دوشنبه 25 خرداد از میدان امام حسین تا آزادی را پر کردند از بین نرفته اند، تعبیر موضع هم نداده اند، آنها در ستون فقرات جامعه جریان یافته اند و هر کدام با تمام قوا در تلاشند تا نقاب از چهره این حکومت برکنند. این چند میلیون، ساکت و خاموش نشده اند، آنها رفته اند تا با میلیونها میلیون دیگر بازگردند و برای اینکه دیگر هموطنان خود را با چهره واقعی حکومت آشنا کنند در حال فعالیتند.

حکومت تحت فشار قرار گرفته و ناچار از واکنش است، این واکنشها هر چه باشد بیشتر آنها را در باتلاق فرو می برد. طائب مجبور می شود ادای سعید امامی را درآورده و یک گزارش مضحک تلویزیونی را کارگردانی کند و نتیجه آن تلفات بیشتر حکومت است. حسین شاهمادی در کسوت یک روحانی با ارسال نامه ای بر علیه کربوی می تازد و رسماً از زبان یک روحانی اعلام می کند که بخاطر حفظ منافع نظام حاضر شده در این سناریوی دروغ شرکت کند. تعبیری که او در مورد ترانه موسوی و دیگر ترانه های جان باخته و مورد تجاوز قرار گرفته بکار می برد انسانیت را شرمند می کند و آدمی آرزو می کند هرگز از مادر زاده نشده بود تا چنین رذالتی را بشنود. وی می گوید: «باید برای اثبات رای و نظر خود یا بازگرداندن اعتبار سیاسی هر موضوعی را بازگفت و بانگ برآورد. در دیداری که دریافته بودید که برنامه تلویزیونی خانم ترانه موسوی به طریقی با خانواده ما ارتباطی دارد ماجرا را از بنده جویا شدید و عرض کردم که بنا به مسائل و مصالحی که باور داریم این قصه را برای هیچ يك از بزرگان نگفته ام و نخواهم گفت، چرا که توطئه رسانه های بیگانه را می دانم. فتنه انگیزی دشمنان را دیده ام و ناصبوری دوستان را چشیده ام. آبی بود و از جوی برفت، تیری بود و از چله گذشت. لیکن این سوال باقی است که گفته شما، دوا بود یا درد؟ با این کار، کمکی به انقلاب شد یا جریانهای سیاسی این سو و آن سو، کام خود از آن گرفتند؟ حریب انسان پاس داشته شد یا اصول اخلاق مراعات گردید؟»

هزاران هزار افسوس بر این طرز فکر غیرانسانی و شرم آور که برای حفظ مصالح نظام و دفع توطئه رسانه های بیگانه و برای کمک به انقلاب، شخصی در لباس روحانیت بخود حق می دهد که خانواده اش را و ادار به شرکت در نمایش دروغین تلویزیونی نموده و آنها را در گندی که خود در آن غرق است آلوده نموده و ذهن میلیونها بیننده ایرانی را فریب دهد و آنقدر وقیح باشد که از افشای این ناجوانمردی گلایه کند. این موجودی که نمی دانم چه نامی بر آن نهم، با همان ادبیات طلبگی، ترانه موسوی را آبی می نامد که از جوی رفته و تیری می خواند که از چله گذشته و دیگر باز نخواهد گشت!! جان یک انسان از دید وی آبی بوده که از جوی رفته است.

حسین شاهمادی باجناب حسین طائب و نماینده طرز تفکر حاکمین کنونی این سرزمین است. حفظ قدرت و حکومت و منافع و ثروت ناشی از آن به هر قیمت و با هر دروغ و با هر آلودگی و نجاستی.

اگر نبود نامه کربوی، برنامه تلویزیونی ترانه موسوی روی آنتن نمی رفت و حسین شاهمادی این نامه را نمی نوشت. مبارزه ما و ادامه فشار بر حکومت سبب خواهد شد که طائب و طائب ها برنامه های بیشتری را کارگردانی و پخش کنند و شاهمادی های بیشتری نامه نوشته و چهره واقعی حکومت را نشان دهند. جنبش سبز و پاک مردم ایران به این خودزنی های حکومت نیاز دارد و تا هر زمانی که ما راهمان را ادامه دهیم از این خودزنی ها فراوان خواهیم دید.





هذیان های امروز من ناصر اطمینان

تمام روز وارونه فکر میکنم
و ماه / زل زده است به من / از این دریچه ی تنگ.
پاهایم به سقف نمی رسند
و تازه، اگر هم می رسیدند،
توان رفتن نبود.

عشق دردی است، نفس گیر
و خاطره ی یک شاخه گل
تنها پل امید به فردا.

امروز چقدر پر حرفی کردم
با این سکونتم،
دریغ که گوشه شنوا نبود
و باز اصرار بود که: "بگو!"
از اذان غروب هم / امروز / خبری نیست
و ماه / زل زده است به من / از این دریچه ی تنگ.

تحمل چیز خوبی است،
اما، ای کاش، تحمل نکرده بودیم، اینقدر.

حیف! که قلم و کاغذ درست و حسابی ندارم،
حوس کرده ام که شعری بنویسم، برای نوه ام،
شاید روزی، روزگاری، به یاد من بیفتد
و بگوید: "حیف!"
همانطور که من گفته ام تا بحال- بار ها-:
- "حیف! حیفش بود مرتضی!"

خسته ام، خسته ام و درد دارم در سرم،
از فشار این روز وارونه
و ماه زل زده است به من / از این دریچه ی تنگ.

ای کاش کسی پایم را بخاراند،
تازه می فهمم که چه نعمتی است سلامتی،
چه نعمتی است، دستانی که آزاد باشند
و بتوانند بخاراندند هر جای بدن را که بخواهی- هر وقت.

ای کاش، این روز / روز وارونه / تمام می شد
و این ماه را کسی خاموش می کرد
و همسایه ام اینقدر سر و صدا نمی کرد
و من می توانستم

چشمم را کمی بر هم گذارم
سال هاست که نماز نخوانده ام
ولی امروز، دلم لک زده است،
برای شنیدن اذان مغرب.
باید به فکر فردا باشم.

فردا که پاهایم،
از فضاگردی برگشتند،
به بازار خواهیم رفت.
قبل از هر چیز،

پرده می خرم
برای این دریچه ی تنگ
و یک شاخه ی گل،
از باغچه خواهیم چید
و به تو خواهیم داد
تا گاه به گاه
به یادش بیفتی

در وقتی که / پاهایت به سقف نمی رسند.
"ادم باید همیشه، به فکر فردا باشد."
مادرم می گفت این را:

از لابلای همهمه و سرب شاهرخ تندرو صالح

اندوه من همیشه گران بود
که در طنین همهمه ها گم بودم
و ساقه و نیایش سبزی که رسته بود
در بی پناهی من سرگردان
در سایه ها
سپاهی ها
بر سنگ آسیاب زمان پژمرد

و شانه ها
و تاول ها

نعره می شوند
در امتداد این شب برفی
با رفت و آمد شبحی کوکی

ای پینه های تاولی دست ها
ای چشم های سوخته در انتظار
یا قوت سرخ سرخ بیارید
از زخم ریز حادثه ها می آیند
پروانه های سوخته و خاطرات من
یا قوت سرخ سرخ بیارید

این قصه قصه گل مریم نیست
یا اضطراب بیهوده و شاخه های بید
یا رقص قاصدک ها بر بام آسمان
یا رد پای مجنون بر بیشه های خواب
این قصه قصه و من بارانی ست
در خون شکوفه بسته

با غم رها شده
پروانه ای که در سفر از مرگ لحظه ها
با خنده های آینه جاری شد
و گریه های آینه او را گشت

اکنون هزار چشمه و زمزم
و عطر عود و گندر
تا اوج آسمان
تا امتداد آیه باران
در کوچه و خیابان

بالا بلند!

دیروز امتداد کیوتر بود
امروز بال نرد پرسنوها
فردا عبور زخم و هیاهو
آغوش مهربانی و کن
و در عبور سربی نیرنگ ها
با شانه های زخم نجوا کن
و گرم تر بتاب

و چشم های منتظرت را صحن عبور چلچله ها کن
بگذار ابر سبز بیارد

تا فصل پرنیانی رویاها
در خلوت شکوفه ببندند

تا سبز سبز سبز شوم
تا در عبور از این شب برفی

تا انتهای قطب بتابم
با کاروان عود و قرنفل

که آمدند و خواندند:

ما از طلوع آمده ایم

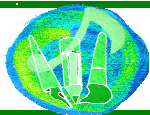
و عطر کوچ ما همه جا جاری ست
و زخم های مان را باران

با بوسه های مخملی خویش شسته است

بالا بلند!

ای با نگاه خیس تو معنا شده
لیخنده های نیلی نیلوفر

آیا صدای خوبت



نقطه

احمد رضا قایخلو

آدم می تونه تابستونو زیر پشه بند قایم کنه
آدم می تونه گوشه ی لبش فتنه بذاره وقتی که دید لب آب یه ضمه اس
آدم می تونه قانع بشه که کانال
سکته می کنه لای دیوار توی تلویزیون زیرزمین توی حرف
توی مغز
اما می تونه توی هیچ رسوب کنه؟
هر چی ام تشدید بذارن ثانیه به ثانیه
لیز بخور توی کسره ی گودی چشم
وسط دالونای تاریک گریه کن
قهقهه بزن
سینه تو بمال به شن
سرتو بکوب به تاریکی
آب برو مٹ زبون کوچیکه
به گنجشک چوبی توی چشمای ویتزین لق می خوره
یه ثانیه یه ثانیه یه ثانیه یه ثانیه
پشه ی آخر خط نقطه می شه
حرف آگه خیس باشه تازه بهتر نیش می خوره
هنوزم چلب چلب آب زیر پای فرشته هاس
دامنا آب بره نره
توی ترافیک دمپایی پلاستیکی
توی موج سبز صدا
نداها دریا توی صدف میدون
یه کم مشکلی بیوش
یه فتنه گوشه ی چشمات بذار
یه فتنه توی تقویم روشن کن و
بزن یه آب
وسط آب یه ضمه اس

چند سروده از علی نجفی

برگرفته از سایت وازنا

۱

بعضی ها می گویند: تو خل شده ای
اما همین روزها با یکی از فرشتگان مقرب درگاه از دواج
خواهم کرد.

۲

من از اسبها روسری نمی بندند
خوشم می آید
از صفورا موهای تا کمرش را رقص می کند
از خانه می چرخد من رقص می کنم
مریم بانو قبرستان را در آغوش گرفته
آفتاب روی برفهای دور
سرما خورده
پرتقال را به یاد من می آورد
خوشم می آید.

۳

پلکهای خاله کنار اجاق خوشه ی گندم بود.
جیر جیرکها تا صبح دنبال
دنبال چیزی می گشتند
عمه می گفت روسی حرف می زنند
مادر می گفت هر چه بگردند باز هم پیدا نمی کنند

۴

گناهکاری روسیاهم
باید به قطب بروم
هفتاد کشیش یخی بتراشم
و آن قدر اعتراف کنم
تا از خجالت آب شوند

بالی برای وا شدنم دارد؟

و خوب می تواند آبا
آوازهای سوخته ام را گذر دهد
از لابلای هممه و سرب
و قطره های بی رمق جوهر

آیا طنین. هق هق. ویرانی مرا
این آسمان خاکستر هم شنیده است
یا آنکه باد بود
وقتی غم تو را
تا خاک خیس. جنگل خاموش بُرد؟

از مرگ خود نمی ترسم اما
می ترسم آفتاب بمیرد
و قلب ها که محمل نور فرشته هاست
در برکه های وهم و سکون غوطه ور شوند

کی نان حدیث. آخر. ایمان بود؟
و آدمی خیالش را
چون التماس. سفره تهی می دید؟
و بر هیوط مویه نمی کرد
یا از طلوع قصه نمی ساخت
کی؟!

ما با امید نوحه گری کردیم
و نور
در آستانه آ دل. ما دانه چیده است

بالا بلند!

افسانه ام به سر نرسیده ست؟
تقدیر. من شکفتن در باد است؟
یا در هجوم فاصله ها مُردن
یا بودنی به رنگ نبودن؟!

من شط هیچ خاطری نیستم؟
ما شط هیچ خاطره ای نیستیم!؟

ما جویبار زمزمه بودیم
در خشکسال
قحطی. وجدان
با من بیار!

ای در طنین. دلهره ها با من
با من بیار!

باران که سبز سبز بیبارد
تنها کسی که سوخته می داند
که می تواند از شب و توفان سفر کند
تنها کسی که سوخته می داند...

به نقل از برج های خاموشی
جواد مجابی

قدر ستاره های سرت را بدان!
آسیب زخم ستم نیست این
طنین فریادهای گران است
در سکوت دیرینه ستمپزیران
ستاره ها نمی گذارند بخوابی آسوده!
بیارامی لحظه های آرام
چه پروا تو را!
که ستاره هرگز به خواب در نمی شود
از جوش خون خروشان اش
وقتی که هوا جولانگاه باد و خاشاک بود
خمخانه مغان

ستاره های جوان اش را رو کرد
که کشان کردید خیابان های ایران را
الماس های فروزان
از رویاهای ویران!
۲۰ تیر ۱۳۸۸ تهران



وصیت ویدا فرهودی

تتم به خاک سپار و ترانه ای بنویس
به رسم ژاله مرا بر جوانه ای بنویس

شقایقانه نسیم بهاره ای برخوان
وماجرای مرا بی بهانه ای بنویس

مترس از خس و خاشاک. سرزده ز فریب
برای رویش سبزم، نشانه ای بنویس

تمام خاک وطن را نشانه باران کن
به ذره ذره ی آن عاشقانه ای بنویس

ببین پرنده ی زخمی هنوز می خواند
صدای سرکش او را به لانه ای بنویس

پیام لاله تباران اهل توفان را
به بال موج نشان، بر کرانه ای بنویس

به رغم غلظت شب، مشعلی بیفروزان
و برق چشم مرا با زبانه ای بنویس

چهل طلوع مرا بقرار پرسیدی
کنون ندای مرا در فسانه ای بنویس

فسانه ای که گشاید نقاب موهن و هم
به واژه ها بسپار و ترانه ای بنویس...

مردادماه ۱۳۸۸

ماهی های شهری که رودخانه ندارد علیشاه مولوی

باز مانده است دهان. باجه ی تلفن
لکه ی خونی ای ست دفتر چه ی کوچک قرمز

که از لب پایینی اش پاک می کنم
حلق آویزمی گذارم برای پاشنه ها و پیاده رو
گوشی را

بر شاخه ها و شیشه ها تکرار می شود
امواج آبی نئون احتمالاً حذف خواهد شد و شروع تراولینگ که

بی پناه مسافران بی پول
ژولیده هایی پاپتی سرگردان
بی مشتری روسپی های پیر
که از کنار کینه ی بعضی ها می گذرند و دو پاسبان

جوان
به شبی که نیامدی فلاش بک
همان دقایق دوشنبه ی دلگیر

خیلی بعد از اینکه آخرین اتوبوس
خمیازه ها را بُرد روی نیمکت ایستگاه بی مسافر

ببخشید، این نام و نمره ها مال شماست :
همراه ناله ی گریه ای از سر دل درد
سگ سالخورده ی مغمومی

به زبانه های رو به روی رستوران تعطیل
در پیاده رو باران می بارد حالا

و بین پاشنه های عابران عجول یک نفر
گوشی اگر پاندول عقربه های ناپیداست
ربطی به رویاهای من ندارد
می رقصاندش در باران باد

پای خودت عرفان کارن

شاید
خواب تو را اشتباه رفته ام
شاید رفته باشم که چه؟

من
مرد هزار و یکباره عاشق شدم به پای هیچ
از شب های کسی
آغوش نمی خواهم
که هیچ!

بی برگشت،
بی حرف پست و
پیش. پای خودت تنها مردم!

از کوچه های روبه رو
از برگشت آمده بودی
من را به جای بیاور
باورت شود

به جا به جایی رسیده ام که حتا
انکارت

دشواری ام شده!
برگرد

از کوچه های روبه رو رفته برگرد
از پاهای مسافرت برگرد
از شب نگرفته تا راه هم شبت نشده...

زنی که بودم را شماره بگیري بگویم
سر زده آمده بود و
دروغ بود و
دروغ

بخش تا پیش آمده ام
تا پیش از آمده ام برگرد
به خدای صبح های بی حوصله
به خدای لحظه های مدام
به خدایی که نیستی ات را از برم؛

من
مرد هزار و حرف های کهنه ترم تا...

تا تا تمام نکرده تا
هر کجایت که مال من است
ببخش

فجیع ترین اشتباه زندگی ام!

طراح و مجسمه ساز: ح. رزّاقی

